



گفتار هفتم

گسترش مسیحیت در خاور میانه و پی آمدهایش

۱. عیسا مسیح و پیدایش مسیحیت

عیسا مسیح از خاندان انبیای یهود از تبار داوود باستانی بود و در زمانی از نیمه‌های سده نخست مسیحی (دوران شاهنشاهی پارتیان) در اورشلیم ظهور کرد. بر سر زمان ظهور او در میان پژوهندگان دین مسیح اتفاق نظر وجود ندارد. برخی از پژوهشگران درباره تاریخ بودن شخصیت عیسا شک کرده‌اند؛ ولی شکی قابل دفاع نیست؛ زیرا در میان جوامع یهودی همیشه انبیائی وجود داشته‌اند و عیسا آخرین آنها بوده. در انجیل متی تأکید شده که عیسا دارای چهار برادر به نامهای یعقوب و یوسف و شمعون و یهودا، و چند خواهر بوده است:

آیا این پسر آن نجار نیست؟ آیا نام مادرش مریم نیست؟ آیا برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهودا نیستند؟ آیا همه خواهرانش نزد ما نمی باشند؟ پس این همه از کجا به هم رسانید؟^۱

در گزارشهای تاریخی هیچ ردپائی از عیسا مسیح وجود ندارد، و همه تلاشها برای یافتن رد پائی از او در تاریخ امپراتوری روم بی نتیجه مانده است.

تنها منبع برای شناخت عیسا داستانهای افسانه‌مانند انجیل است. در انجیل گفته شده که او در زمان حاکمیت هیروودیس بر اورشلیم ظهور کرد و به دستور هیروودیس اعدام شد. این هیروودیس در سال ۳۷ پم به حاکمیت اورشلیم رسید و در سال ۴ پم درگذشت. اگر داستان انجیل که عیسا را معاصر هیروودیس دانسته درست باشد عیسا در آخرین دهه‌های هزاره پیش از مسیح ظهور کرده و حدود یک دهه پیش از زادروزی که چهار سده پس از هیروودیس توسط کلیساهای رومی برای عیسا تعیین گردید از این دنیا رفته بوده است.

عیسا مسیح تلفظ سریانی «ایشوعا مَشیح» است و به معنای مُنَجی موعود است. «مَشیه» را ضمن سخن درباره اساطیر ایرانی شناختیم. به نظر می‌رسد که «ایشوعا مَشیح» تلفظ تحریف شده «آشایی مَشیه» (مَشیه‌ی آسمانی) باشد. احتمالاً این عبارت را نویسندگان تورات در زمان هخامنشی از اساطیر ایرانی صادره کرده و تلفظش را موافق زبان خودشان





کرده‌اند تا شناسنامه‌اش را به نام خودشان ثبت کنند. چنین کاری را آنها از زمان هخامنشی به بعد بسیار کرده‌اند، و چند موردش را در جای خود در این کتاب دیدیم.

هیچ کس نمی‌داند که ایشوعا مشیح (منجی موعود) چه نام داشته. در یکی از داستانها که به درستی معلوم نیست در چه زمانی ساخته شده باشد گفته شده که مریم مادر عیسا دوشیزه بود، و فرشته از آسمان آمد و به او خبر داد که روح خدا در او دمیده خواهد شد و در رحم او پرورده خواهد شد و به دنیا خواهد آمد تا سلطنت ابدی جهان را به دست گیرد. گفته شده که مریم در نکاح یکی از خویشانش به نام یوسف بود، و پیش از آنکه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد حامله شد. ادعا شده که چون عیسا به دنیا آمد گروهی از «مجوسان» (مغان ایرانی) به روستای محل تولدش وارد شدند تا او را پرستند؛ یک ستاره به عنوان راهنما از مشرق با ایشان آمده بود و تا خانهٔ مریم همراهی شان کرد. آنها هدایای بسیار گرانبهائی شامل طلا و نقره و جواهرات و عطورات با خود آورده بودند و در پیش پای مریم ریختند و با دیدن نوزاد ابراز شادی کرده در برابر او سجده کرده او را پرستیدند، سپس به ایران برگشتند. مجوسان پیش از آنکه وارد خانهٔ مریم شوند سراغ خانه را گرفته بودند و به مردم خبر داده بودند که نوزادی به دنیا آمده است که شاه گیتی خواهد شد. هیرودیس این را شنید و درصدد شد که آن نوزاد را یافته بکشد. خدا به یوسف دستور فرستاد که عیسا و مریم را به مصر ببرد، و یوسف فرمان خدا را اجرا کرد. هیرودیس دستور داد کلیهٔ نوزادان دوساله به پائین را سر ببرند؛ ولی عیسا را یوسف به مصر برده بود. پس از چندی خدا به یوسف دستور فرستاد که عیسا و مادرش را برداشته به یهودا برگردد. او آنها را برداشته از مصر بیرون آمد. چون وارد سرزمین یهودا شد خدا به او دستور فرستاد که از رفتن به شهر اورشلیم خودداری کند. او عیسا را به روستای ناصره برد. وقتی عیسا به سنین جوانی رسید یکی از خویشانش به نام یحیا نبوت می‌کرد. عیسا به دست او تعمید شد (یعنی پیرو یحیا شد).

این یحیا که در تلاش احیای سلطنت یهود بود را حاکم اورشلیم بازداشت و زندانی و محاکمه و اعدام کرد. زکریا پدر یحیا نیز پیش از یحیا بازداشت و اعدام شده بود. عیسا پس از یحیا راه او را ادامه داد و فرجامش مثل فرجام زکریا و یحیا بود.

از داستانهای افسانه‌مانند انجیلها که بگذریم، اگر بخواهیم به جستجوی زمان ظهور عیسا برآئیم شاید درست باشد که اعدامهای پیاپی زکریا و یحیا و عیسا را با شورش استقلال خواهانهٔ یهودان در اورشلیم در دههٔ هفتم مسیحی پیوند بزنیم. این شورش که چند سال ادامه داشت در سال ۷۰م با کشتار گسترده توسط رومیها سرکوب شد و اورشلیم و





معبد یهودان ویران گردید. آخرین مقاومت یهودیان در سال ۷۳م در هم شکسته شد. این شورشها چندین دهه پس از هیرودیس اتفاق افتاد که گفته شده عیسا در زمان او متولد شد. در سدهٔ نخست مسیحی خبری از وجود مسیحیت در جائی از خاورمیانه نیست، ولی شاید تا اوائل سدهٔ دوم مسیحی شماری از یهودان در فلسطین به دین او گرویده بوده‌اند و تعالیمی که او آورده بوده نوعی انشعاب مذهبی را در دین یهود ایجاد کرده بوده است. عیسا دعوت به بازگشت به پرستش «ایل» (خدای کهن و فراموش شدهٔ اسرائیل) می‌کرد، و از کاهنان یهود می‌خواست که برای نجات یهودان به تعالیم موسا بازگردند. تشکیلاتی که او ایجاد کرد شباهت نزدیکی به تشکیلاتی داشت که مانی بعدها ایجاد کرد. عیسا نیز مثل مانی ۱۲ حواری داشت که در مرکز تشکیلاتش قرار داشتند. او به یهودان می‌گفت که «هرکه با من نیست برخلاف من است، و هرکه مردم را به پیروی من در نیاورد مردم را از پیوستن به من باز می‌دارد.» و گفت که «هر نوع گناه و کفری از انسان آمرزیده می‌شود به جز کفر به روح القدس» (یعنی عیسا).^۱

در یکی از داستانهای انجیل گفته شده که عیسا پس از اعدام شدن یحیا با کشتی از فلسطین رفت؛ و پیروانش از راه خشکی به او پیوستند (معلوم نیست که به کجا رفت)، سپس با آنها از راه دریا به جائی به نام «جنیسه» رفت. سفرهای بعدی او به شهرهای صور و صیدا در فینیقیه است که باز هم به نحو رازآمیزی بازگفته‌اند. هدف از اشاره به این سفرها نه بیان رخدادهای واقعی بلکه بازگویی معجزه‌هایی است که عیسا برای مردم کرده بوده تا به او ایمان بیاورند (یکی از یارانش را پیاده از روی دریا عبور داده، دیوانگان را هشیار کرده، مردگانی را زنده کرده، بیماریهای مرگ‌آور را مداوا کرده). در اشاره به یکی از سفرها که به کوهستان جلیل رفته گفته شده که چهار هزار مرد با او بودند. به سختیهائی که در این سفرها کشیده‌اند اشاره رفته که مثلاً یک بار سه روز هیچ غذائی برای خوردن نیافتند. اما این اشاره به آن هدف بوده تا معجزهٔ عیسا را نشان دهند که هفت تا نان و چندتا ماهی کوچک آورد و همهٔ آن چهار هزار مرد خوردند و سیر شدند. دنبالهٔ داستان به نحو آشفته‌ئی به فلسطین برمی‌گردد و عیسا را در شهر مجدل نشان می‌دهد؛ سپس به شهر قیصریه می‌رود و به برجسته‌ترین حواریش که پطرس نام داشته می‌گوید که معبد بنا کند. اشارهٔ نازکی نیز در اینجا آمده و آن اینکه مریدانش باید در رازداری کامل زندگی کنند تا کسی متوجه نشود که پیروان اویند، و کسی نباید بداند که او مسیح است و نباید مریدانش نام او را نزد دیگران بر زبان آورند. همینجا

۱- انجیل متی: ۱۲/۳۰-۳۱.





تصمیم گرفت که به طور ناشناس به اورشلیم برگردند؛ و تأکید کرد که این سفری است که ممکن است فرجامش کشته شدن باشد، ولی باید برای کشته شدن آماده باشند؛ و گفت: «هر که جان خود را به خاطر من هلاک کند آن را باز خواهد یافت» (یعنی دوباره زنده خواهد شد). و برای آنکه به ایشان نشان دهد که اگر کشته شوند او زنده شان خواهد کرد آنها را به کوهستان برد و در آنجا چند مرد ناشناس به نزدش آمدند و چیزهائی به او گفتند و رفته از نظرها نهان شدند. پس از آن او به پیروانش گفت که اینها موسا و انبیای قدیم بودند. پیروانش با دیدن این معجزه ایمانشان محکمتر شد. او همچنین به آنها گفت که اگر به آنچه من می گویم ایمان استوار داشته باشید شما نیز خواهید توانست معجزاتی بکنید که من می کنم. او سپس با ۱۲ مرید ویژه اش وارد یکی از شهرهای یهودا شد؛ و در اینجا مأمور مالیات آمده از او جزیه (مالیات سرانه که بر رعایای امپراتور مقرر بود) طلبید، و او چهار دینار برای جزیه خودش و پطرس به مأمور داد تا نشان داده باشد که از اطاعت دولت بیرون نیست و قصد شورش ندارد. اما ورود او به اورشلیم خبر یک شورش بزرگ است: او سوار ماده خری بود که کرهئی همراه داشت، و پیروانش در دنبالش روان بودند. دنباله خبر که خبر پیشواز بزرگ مردم اورشلیم از او است چنین است:

گروهی رخته‌های خود را در راه گسترانیدند، جمعی شاخه‌های درختان را بریده در راه می گسترند، و جمعی از پیش و پس او می رفتند و بانگ می زدند: «هوشیانا پسر داوود! خجسته باد کسی که به نام خدا می آید. هوشیانا در بلندترین جایگاه!» و چون وارد اورشلیم شد تمام شهر به آشوب آمده می گفتند: «این کیست؟» آن گروه می گفتند: «این است عیسای پیامبر از ناصره.» پس عیسا وارد هیکل خدا (معبد باستانی سلیمان در اورشلیم) شده همه کسانی که در هیکل خرید و فروش می کردند را بیرون راند و تخته‌های صرافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون ساخت؛ و به ایشان گفت: «مکتوب است که خانه من خانه دعا نامیده می شود؛ لیکن شما آن را تبدیل به کریوه دزدان کرده اید.»

یعنی معبد را که رومیان تبدیل به بازار عمومی کرده بودند پاکسازی کرد تا آن را به حالت اصلیش برگرداند. این گونه عیسا معبد اورشلیم را تصرف کرد. ولی کاهنان بزرگ یهود از عواقب این اقدام بیم داشتند؛ زیرا تجربه چندین شورش ناکام از زمان اسکندر تا همان اواخر که توسط حاکمان یونانی و سپس رومی به کشتارهای بزرگ و خرابیهای عظیم انجامیده بود را در پیش رویشان داشتند. روز دیگر کاهنان به نزد او آمده گفتند که تو با چه





نیروئی دست به این اقدام زده‌ای؟ تکیه‌گاه قدرت تو کجا است؟ او پاسخ داد که پستی بان من خدا است و قدرت من از آسمان است؛ یحیا پیش از من برپا خاست، و در حالی که پست‌ترین مردمان به او ایمان آوردند شما به او ایمان نیاوردید.

اندرزهای یک‌سویه که در انجیل گفته شده عیسا به حاخامها کرد نشان می‌دهد که میان او و حاخامها مجادلات طولیل دوسویه رفته است، و حاخامها کوشیده‌اند به او هشدار بدهند که مردم اورشلیم توان ندارند که هزینه یک شورش دیگر را بپردازند. عیسا نیز کوشید که به آنها حالی کند که اقدام او شورش برضد دولت روم نیست بلکه هدفش احیای دین موسا است. و در اینجا، با نشان دادن یک سکه دینار، آن جمله معروف را گفت که «مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا»؛ یعنی هدف من احیای دین است و کاری با سیاست ندارم. داستان مناظره‌های دیگری نیز به‌طور خلاصه در انجیل آمده که نشان می‌دهد حاخامها با جنبه‌هایی از عقاید دینی عیسا از جمله با عقیده به زندگی پس از مرگ و بهشت و دوزخ مخالف بودند؛ و این عقیده‌ئی متأثر از باورهای دینی ایرانیان بود؛ و هرچند که یهودیان ایران و عراق دیرزمانی بود که آن را پذیرفته بودند لیکن حاخامهای اورشلیم هنوز آمادگی برای پذیرش چنین عقیده‌ئی نداشتند. عقیده دیگر عیسا که به سختی مورد مخالفت حاخامها بود «پسر خدا» بودن او بود. این عقیده‌ئی بود که در فرهنگ سیاسی مصر - چنانکه در جای خود دیدیم - سابقه چند هزار ساله داشت ولی یهودان آن را کفر می‌شمردند؛ زیرا ادعای پسر خدا بودن به معنای ادعای خدایی بود.^۱ مورد دیگر مخالفت آنها با عیسا بر سر موضوع زهد و دنیاگریزی و فقرزیستی و رنج‌گشی بود که با فرهنگ سنتی یهودان سازگاری نداشت. بالا گرفتن اختلاف حاخامها با عیسا و تحریک عوام توسط عیسا برضد حاخامها نیز به نحو آشکاری در انجیل بیان شده است:

عیسا آن جماعت و مریدان خود را خطاب کرده گفت: «کاتبان و فریسیان بر کرسی موسا نشسته‌اند؛ پس آنچه به شما می‌گویند را نگاه دارید و به‌جا آورید ولی کردارتان نباید همچون کردار ایشان باشد؛ زیرا ایشان به آنچه می‌گویند عمل نمی‌کنند. آنها بارهای گران بر دوش مردم می‌نهند ولی خودشان نمی‌خواهند که هیچ باری را بردارند. هرچه می‌کنند برای آن است تا خویشان را به‌رخ مردم بکشند. حامیلهایشان را عریض و دامن قبایشان را پهن می‌کنند؛ و بالانشینی در مهمانیها و روی منبرها و تملق دیدن از مردم در کوی و برزنهارا دوست می‌دارند. علاقه دارند که مردم در

۱- انجیل متی: بابهای ۱۲ - ۲۲.





کوی و برزنه‌ها در برابرشان تعظیم کنند و به آنها «سرورم سرورم» بگویند. ولی سرور حقیقی^۱ شما نیست که پیشوائی همچون مسیح دارید. ... هر که خود را بلند گرداند پست می‌گردد، و هر که فروتنی پیشه کند سرافراز می‌گردد. وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که دروازه‌های ملکوت آسمان را بر روی مردم می‌بندید، و نه خودتان وارد ملکوت آسمان می‌شوید و نه می‌گذارید که دیگران وارد شوند. ... وای بر شما کاتبان و فریسیان که ظاهرتان همچون گورهای کچ کاری شده است که سفید و زیبا به نظر می‌رسد ولی درونش مردار گندیده است؛ تظاهر به عدالت می‌کنید ولی باطنتان مملو از ریا و شرارت است. ... ای ماران و ای ازدهازادگان! چه گونه می‌خواهید که از آتش جهنم رهایی یابید؟!^۱

داستان انجیل نشان می‌دهد که عیسا پس از آن زندگی مخفی در پیش گرفت؛ ولی هیچ شرحی در این زمینه نیامده و علت شکست شورش اورشلیم را ننوشته‌اند. او دیگر نمی‌توانسته که در میان جمع آشکار شود یا به معبد برود. دیگر از حضور جمع مریدان در پیرامون او خبری نیست بلکه خبر از حضور شبانه او در خانه یک زن و سپس در خانه یک مرد است. به نظر می‌رسد که شهر اورشلیم به طور کامل در تصرف پلیس، و اطراف شهر در محاصره نیروهای ضد شورش بوده، او مورد تعقیب بوده، و خروج از شهر نیز برایش امکان نداشته است. او در شب عید فصح که با حواریون دوازدهگانه مشغول خوردن شام در خانه یکی از محرمان خاص است (مردی که حتی برجسته‌ترین یاران عیسا نامش را نمی‌دانسته‌اند) از بازداشت و اعدام خودش به حواریون خبر می‌دهد و توصیه‌های بسیار به آنها می‌کند که پس از او چه تکالیفی بر دوش دارند و چه گونه راه او را ادامه دهند.

او شبانه حواریون را برداشته به کوه زیتون رفتند. روز دیگر مأموران دولتی رد او را یافتند. یکی از مریدان فریب خورده اش رد او را آشکار کرده بود. شاید این مرید گمان کرده بود که عیسا اگر خودش را تسلیم نکند مثل یحیا دستگیر و اعدام خواهد شد. شاید هم شناخته و دستگیر شده بود و زیر شکنجه رد پای عیسا را داده بود. گروهی مأموران مسلح رومی با شمشیرهای آخته به کوه زیتون رفتند. این مرید فریب خورده راهنمایشان بود. عیسا به حواریون گفت که اگر من اراده کنم هم اکنون دوازده لشکر ملائکه برای حمایت من از آسمان خواهند آمد؛ ولی من چنین کاری نخواهم کرد. حواریون که مسلح بودند توانستند که در تاریکی شب گریخته جانشان را نجات دهند؛ ولی عیسا دستگیر شد.





او را برای محاکمه به معبد اورشلیم بردند. حاخام بزرگ و داوران در معبد اورشلیم جمع شدند و او را محاکمه کردند. بزرگترین اتهام او آن بود که گفته بود پسر خدا است؛ و این در دین یهود کفر و ارتداد شمرده می‌شد. پس از چندین پرسش که دربارهٔ اتهامهایی از او کرده شد و او پاسخ نداد، حاخام بزرگ به او گفت که تو ادعا کرده‌ای که پسر خدا هستی. عیسا انکار نکرد و گفت: «این را تو گفتی. ولی من می‌گویم که از این پس پسر انسان را خواهید دید که بر دست راستِ قوّت (یعنی خدای آسمانی) نشسته است و بر ابرهای آسمان می‌آید.» حاخام بزرگ به داوران گفت: «کفر او را شنیدید. چه نظری می‌دهید؟» گفتند: «مستوجب قتل است.»

روز دیگر او را در دادگاه دولتی و زیر نظر حاکم رومی اورشلیم محاکمه کردند. مورد اتهامش ادعای سلطنت بر کشور اسرائیل بود (به بیان امروزی، به شورش در آوردن مردم برضد سلطهٔ رومیان، تلاش برای برهم زدن نظم عمومی، اقدام غیر قانونی برای تشکیل حاکمیت). عیسا به هیچ اتهامی پاسخ نداد و دفاعی نیز از خودش کرد.

چون حکم محکومیت صادر شد او را به تازیانه بستند (تعزیر کردند)، آنگاه رخت سرخ‌رنگی بر تنش و تاجی از خار بر سرش نهادند و عصائی از نی به دست راستش دادند و او را بر تختی نشانندند (رخت و تاج و عصا و تخت سلطنت به نشانهٔ استهزاء که می‌خواست شاه کشور یهود شود)، و سپاهیان رومی می‌رفتند و در برابرش زانو می‌زدند و می‌گفتند: «سلام، ای پادشاه یهود!» و تف بر رویش می‌افکندند؛ و این گونه او را در حضور جمع مردم اورشلیم مسخره می‌کردند.

سپس رختش را عوض کردند و طی مراسم بسیار جنجالی او را به اعدام گاه بردند. پیش از آنکه او را بر دار بزنند به او نوشابهٔ سرکهٔ آمیخته به تلخ گیاه دادند تا بی‌هوش شود و در بی‌هوشی بمیرد و درد چارمیخ شدن بر صلیب را نکشد؛ ولی از بس تلخ بود نتوانست که بنوشد؛ لذا با رنج بسیار به صلیب کشیده شد. کیفرنامه‌اش را نیز در کنارش آویختند که در بالایش نوشته بود: «این است پادشاه یهود.»

مردم شهر که پیش از این از زبان او شنیده بودند که پسر خدا و پادشاه یهود است در میان خودشان خطاب به او می‌گفتند: «تو که پسر خدا بودی از صلیب به زیر بیا!» و می‌گفتند: «او می‌گفت که پسر خدا است. خدا اگر به او توجهی دارد اکنون او را نجات دهد!» به نوشتهٔ انجیل، او چند ساعت بر سر چوبه زنده بود و درد می‌کشید، و سرانجام ضَجَّةٔ تندی کشید و گفت: «ای ایل! ای ایل! چرا مرا رها کردی؟!» و دقایقی بعد جان داد.





مرید فریخورده که مخفی گاه او را نشان داده باعث دستگیری او شده بود نیز پس از اعدام او از شدت احساس گناه بزرگی که مرتکب شده بود خودکشی کرد.^۱ ظاهراً تشیع جنازه عیسا ممنوع اعلام شده بوده؛ زیرا در تشیع جنازه او فقط دوزن به نامهای مریم شرکت داشتند؛ یکی مریم مجدلیه که ما چیزی درباره اش نمی دانیم جز آنکه در سده های بعدی برای مسیحی شده ها تبدیل به یک موجود مقدس اسطوره ای شد؛ و دیگری که در انجیل گفته شده مریم مادر یعقوب و یوشع بود. یعقوب و یوشع - به نوشته انجیل که بالاتر خواندیم - برادران مادری عیسا بوده اند، ولی معلوم نیست چرا نخواستند بگویند مریم مادر عیسا؟! از فرجام مریم مادر عیسا پس از او هیچ خبری به دست نداده اند.

حواریون و پیروان اولیه عیسا مسیح عموماً از بنی اسرائیل (یهودیان) بودند. حواریون او از یهودا گریخته در جاهای دوردست متواری شدند تا راه او را ادامه دهند. مریدانش مرگ او را باور نمی کردند،^۲ و پس از او گفتند که او را حواریون در کوه جلیل دیده اند و او به حواریون گفته که سلطنت آسمانها و زمین به من سپرده شده و تا جهان باقی است من در میان شما خواهم بود. می گفتند که خود عیسا روز پیش از دستگیریش به حواریون گفته بوده که اگر مرا اعدام کنند سه روز پس از دفن شدنم از گورم برخوام خاست و به جهان برخوام گشت. داستانهای بسیاری از چه گونگی زنده شدنش در گور و شکافته شدن گور و بیرون آمدنش از گور و سپس دیده شدنش توسط برخی از مؤمنین بر سر زبانها افتاد و بعدها در انجیل نوشته شد.

همان گونه که یاران محمد علی باب در ایران پس از اعدام او و تعقیب پیروانش شیوه او را رها کرده راه مسالمت گرفتند و دینی را بنیاد نهادند که اساسش بر مسالمت و عدم خشونت و همچنین ضرورت اطاعت مطلق از حاکمیت زمانه بود، حواریون مسیح ضمن تبلیغ ضرورت اطاعت مطلق از حاکمیت زمانه، به تبلیغ تعلیمات نوینی پرداختند که بخشی از آنها را عیسا گفته بود و بخشی دیگر نیز ضرورت زمان ایجاب می کرد که در میان مردم تبلیغ شود. انشعابی هم در پیروان مسیح ایجاد شد و بخشی از پیروان سابق یحیا (یوحنا معمدانی) راهشان را از راهی که حواریون عیسا در پیش گرفته بودند جدا کردند. اینها دین خودشان را به یحیا منسوب کردند و از آن پس «صابی» نامیده شدند. صابی ها به زودی از فلسطین اخراج شدند

۱- انجیل متی: بابهای ۲۴-۲۸.

۲- در قرآن کریم گفته شده که «نه او را کشتند و نه بر دا زدند، ولی شبههائی برایشان پیدا شد... یقیناً او را نکشتند، بلکه الله وی را به سوی خود برگزید... و هیچ کس از اهل کتاب (یعنی یهودان) نیست مگر که پیش از مردن او به او ایمان خوا...»^{۱، ۲، ۳، ۴}، آیات ۱۵۷-۱۵۸.]





(معلوم نیست در چه شرایطی! شاید به سبب شورش ضد رومی که به راه افکندند) و به ایران پناهنده شدند و در عراق و خوزستان اسکان یافتند و دینشان را تا زمان ظهور مانی حفظ کردند. در سخن از مانی دیدیم که پدر و مادر مانی از پیروان این دین بودند و مانی نیز پیش از بعثتش از فعالین این دین بود. چون مانی مبعوث شد بخشی از آنها از مانی پیروی کردند، و پس از اعدام شدن مانی و سرکوب پیروانش رخ به جانب مسیحیت کردند. بقیه که دین خودشان را حفظ کرده بودند همچنان صابی ماندند. بعدها که اسلام به ایران و عراق آمد بخشی از صابی ها مسلمان شدند و بخشی دیگر تا امروز بر دین خودشان مانده اند.

اساس دینی که در آینده به عیسا مسیح نسبت داده شد بر زهد و دنیاگریزی و فقرزستی و رنج کشی نهاده شده بود. این تعالیم با روحیه ستم کشیده توده های روستایی شام و مصر و اناتولی که بار ستمهای رومیان کمرشان را خم کرده بود سازگاری داشت و اندک اندک در میان جوامع روستایی گسترش یافت.

در باره چه گونگی گسترش دین مسیح در بخش غربی خاورمیانه در سده های دوم و سوم مسیحی گزارش قانع کننده وجود ندارد، ولی تا پایان سده چهارم مسیحی مردم بخش اعظم خاورمیانه غربی به دین مسیح در آمده بودند؛ زیرا از زمانی که امپراتوری روم آن را به دین رسمی تبدیل کرد گسترش آمرانه مسیحیت توسط دولت روم سبب گسترش این دین در همه سرزمینهای امپراتوری و برافتادن قهری و خشونت آمیز دینهای بومی و همچنین دین مانی گردید. از سده پنجم مسیحی به بعد تنها دینی که در سرزمینهای امپراتوری به نحوی به زندگی خویش ادامه داد دین یهود بود. یهودان گرچه همواره توسط جهادگران مسیحی و حکومتگران رومی مورد سرکوب و آزار قرار می گرفتند ولی اغلبشان توانستند که هویتشان را حفظ کنند. داستان یهودستیزی توسط کلیساها و دستگاههای دولتی رومیان در سرزمینهای امپراتوری روم داستان اندوهباری است که جایش در این گفتار نیست.

در دوران ساسانی جماعات بزرگی از اسیران شامی سپاهیان شکست خورده رومیان در جنگها توسط شاهنشاهان ساسانی در نقاط مختلف عراق (نصیبین، موصل، کرکوک، بابل، تیسپون) و خوزستان (هرمزاردشیر، شوش) اسکان داده می شدند. بخش بزرگی از اینها سریانیهای مسیحی بودند، و چونکه که تابعیت ایران به آنها داده شده بود و دارای حقوقی مساوی با حقوق همه اقوام درون سرزمینهای شاهنشاهی بودند برای دین خودشان به تبلیغ پرداختند؛ و دینشان اندک اندک در میان بومیان عراق و خوزستان رو به گسترش نهاد. بسیاری از باورهای پیروان این دین با فرهنگ سنتی مردم عراق همخوانی داشت، به ویژه که





مسیح نمایندهٔ بلاواسطهٔ خدای آسمانی بود و وعده داده می شد که به زودی از آسمان خواهد آمد و بر جهان سلطنت خواهد کرد. مسیح از این نظر شباهت به پیامبرشاهان باستانی مردم عراق داشت که یادهایشان هنوز در فکر دینی آنها زنده بود. تبلیغات کشیشان سریانی آمده از شام (اکثرشان پناهنده به ایران و به تابعیت دولت ایران در آمده) که همراه با داستانهای معجزه های گوناگون از عیسا و مادرش مریم در زمان فعلی بود، به ویژه که با آوردن مثالها و نمونه های وهمی و افسانه یی، می گفتند کسی که مسیحی شده بی درنگ همهٔ مشکلات زندگیش حل شده است، در کشاندن روستائیان خوزی و آرامی به آن دین اثر بسیار داشت. شخصیت مقدسی که مانی از عیسای آسمانی خودش ساخته بود نیز اکنون اثر بسیاری در کشاندن مانویهای زیر سرکوب دستگاه دینی مغان به دین مسیح داشت.

تا نیمه های سدهٔ پنجم، مسیحیت در عراق و خوزستان گسترش بسیار یافته و به ویژه در میان روستائیان نوعی حالت همه گیر به خود گرفته بود، و معابد سابق آنها جایش را به کلیسا داد و بت عیسا و مادرش مریم در معابد کلیسا شده جای خدایان سابق را گرفت.

۲. تحریکات کشیشان در میان رودان و ارمنستان

پس از بهرام گور پسرش یزدگرد به سلطنت رسید. تا زمانی که مهرنرسی زنده بود، دربار ایران از همان سیاست مُتَبِع در زمان بهرام گور پیروی کرد. تسامح دینی و آبادسازی کشور در زمان یزدگرد دوم ادامه یافت، و مهرنرسی به عنوان مقتدرترین شخصیت کشور یاور شاهنشاه در پی گیری برنامه هایش بود. او در زمان بهرام گور سه پسرش را در سه منصب کلیدی کشور گماشت و این سه به عنوان مجریان ارادهٔ او در این مناصب به ایران و ایرانی خدمت می کردند. یک پسرش - زروان داد - سرپرست آذرگاههای کشور (هیربدان هیربد) بود؛ پسر دیگرش - ماه گشن اسب - وزیر کشاورزی (واستریوشان سالار) بود؛ و پسر سومش - کاردار - فرمانده کل نیروهای مسلح (ارتشتاران سالار) بود.^۱ جمع آمدن مناصب کلیدی کشور در دست مهرنرسی از او شخصیتی ساخته بود که بر جریان امور کشور تسلط کامل داشت؛ و چون مردی خیراندیش و ایران دوست بود با قدرت فائقه اش در جهت فلاح و بهبود کشور و شادزیستی و خوشبختی مردم عمل می کرد.

مهرنرسی نه تنها برجسته ترین سیاست ساز کشور بود بلکه برجسته ترین دین شناس و متکلم نیز به شمار می رفت، و همچون اسلاف بزرگش طرفدار آزادی دینی بود و عقیده داشت





که ایران کشور بزرگ و پهناوری است که اقوام و ادیان و عقائد گوناگون را زیر چتر خویش گرفته و دولت ایران همچون پدری مهربان بر سر همهٔ اینها سایه افکند است و همه باید در امنیت و آرامش به زندگی ادامه دهند. یهودان از دیرباز در نقاط مختلف کشور به ویژه در خوزستان و اسپهان و بابل جاگیر بودند و همه گونه آزادی دینی داشتند. آرامیهای عراق با آزادی کامل عقائد دینیشان را حفظ کردند و آهسته آهسته به آن تحول بخشیدند تا به مانویت و سپس به مسیحیت رسیدند. در مسیحیت نیز آزاد بودند که دست به تبلیغ بزنند و در شهرها برای خودشان کلیسا و مراکز دینی داشته باشند. شاهنشاهان ساسانی - همچون اسلاف بزرگ هخامنشی خویش - چندان نسبت به پیروان ادیان مختلف درون و بیرون کشور بزرگ منش بودند که حتی وقتی در جنگهای شام جنگندگان رومی را به اسارت می گرفتند و به درون ایران منتقل کرده اسکان می دادند، با دین اینها که مسیحیت بود کاری نداشتند و درصدد تغییر دادن عقائد دینی اینها بر نمی آمدند، و اجازه می دادند که برای خودشان کشیش و کلیسا داشته باشند، و حتی به هزینهٔ دولت برای این اسیرشدگان آزاد شده کلیسا ساخته می شد. حتی آن دسته از چنین مسیحیانی که در خراسان اسکان داده شدند دینشان را برای خودشان حفظ کردند، و در آینده که ایرانی زبان شدند نیز همچنان مسیحی ماندند، و کوشیدند که در میان ایرانیان نیز برای دین خودشان پیرو دست و پا کنند. مثلاً نوشته های کشیشان مسیحی به ما خبر می دهد که یک کشیش سریانی به نام گابریل (جبرئیل) در زمان شاهنشاه بلاش (پدر قباد) در هرات در میان ایرانیان برای دین خودش تبلیغ می کرده است.^۱

در حالی که کشیشان مسیحی داستان فعالیت هایشان در کشور ساسانی را با آب و تاب بسیار در کتابهایی آورده اند که برای ما بازمانده است، گزارشی از اینکه کسی از ایرانیان در درون ایران به دین مسیح درآمده باشد به دست نداده اند. علت این امر نیز تعارض تعالیم دنیاگرای و زهدگرا و سوگ اندیش و آخرت نگر مسیحیان با سنتهای فرهنگی ایرانیان بوده که اساسش بر شادزیستی و بهره وری از نعمتهای آفریدگار نهاده شده بوده است. در ایران ساسانی، همان گونه که پیروان مانی از خوزیان و آرامیان بودند و دین مانی در میان ایرانیان نتوانست که برای خودش جائی باز کند، مسیحی شدگان نیز از میان همین دو قوم بودند به علاوه بخشی از مردم ارمنستان و نیز یونانی تباران بومی شدهٔ میان رودان در منطقهٔ حران و نصیبین که اکنون در شرق سوریه است.

جهادگران مسیحی در زمان سلطنت یزدگرد دوم تبلیغات بسیار گسترده ای برضد دین





آریایی به راه افکندند، و مزدایسنه و میتریسنه را دین خرافاتی و مبتنی بر عقاید خردناپذیر معرفی کردند تا به این وسیله مردم اناتولی و ارمنستان را به آئین خودشان جلب کنند. در میان رودان و خوزستان نیز تبلیغات دامنه‌داری بر ضد دین ایرانی به راه افکندند که نشان می‌داد دین ایرانیان دین شیطانی است و هر که بر این دین باشد دشمن خدا است و مورد خشم خدا خواهد بود و به دردها و رنجهای بسیاری گرفتار خواهد آمد.

همه مسیحیانی که در سده‌های پنجم و ششم مسیحی درباره دین ایرانی رساله نوشته‌اند جهادگران سریانی در ارمنستان و شرق اناتولی بودند. اینها دین زروانی که در نقاطی از شرق اناتولی منتشر بود را به عنوان دین دولتی ایران معرفی کرده مورد حمله‌های بسیار تند خویش قرار دادند همچنان که آئین میتریسنه که در ارمنستان و نقاط وسیعی از اناتولی و در اروپا گسترش داشت را نیز با تندترین دشنامها به زیر حملات خویش گرفتند، و میترا را «میترس» نامیدند که در زبان یونانی به معنای روسپی بود. بیشترین حملات اینها به مانی و دینش بود که تا اواخر سده چهارم مسیحی بزرگترین رقیب برای مسیحیت به شمار می‌رفت و سپس به فرمان دولت روم ممنوع شد و پیروانش کشتار گردیدند.

حقیقت دین زروانی که اینها از آن سخن گفته و مورد حملات شدید خویش قرار داده‌اند معلوم نیست. تنها منبع اطلاع ما درباره این دین نوشته‌هایی است که این جهادگران تعصبگرا به یادگار نهاده‌اند و بعدها مورخان عربی نگار نیز نوشته‌های آنها را آورده‌اند. ولی مورخان یونانی از زمان هخامنشی و پارتی تا سده سوم مسیحی درباره دین زروانی سخنی به میان نیاورده‌اند، و این نشان می‌دهد که انتساب این دین به ایرانیان دوران ساسانی ساخته و پرداخته ذهن جهادگران مسیحی بوده است. این دین شاید تا سده پنجم مسیحی در ناحیه‌ئی از اناتولی رواج داشته که زیر ضربات جهادگران مسیحی بوده، ولی در درون ایران از آن خبری نبوده است. فلسفه پیچیده‌ئی که درباره اسطوره خلقت در دین زروانی وجود داشته هیچ‌گاه در درون ایران مطرح نبوده، و ایرانیان آفرینش هستی را به اهورامزدا نسبت می‌داده و از کنار آن می‌گذشته‌اند تا به خلقت انسان اولیه پردازند. با مطالعه‌ئی در کتاب بن‌دهشن این موضوع به خوبی قابل درک خواهد بود.

دین زروانی - آن گونه که جهادگران مسیحی بیان کرده‌اند - یک آئین سه‌بُنی متشکل از پدر و دو پسر بوده، پدر مشغول کار خودش بوده و از جهان خبر نداشته، و دو پسرش که خدایان آفریدگار هم‌زور بوده‌اند با هم در ستیزی ابدی قرار داشته‌اند و هر کدام در صدد نابود کردن دیگری بوده است. چنین جهان‌بینی‌ئی به کلی با دین مزدایسنه در تضاد است، و البته





هیچ اثری از آن در اوستا وجود ندارد.

خلاصه فشرده فلسفه خلقت در اسطوره آفرینش دین زروانی - آن گونه که جهادگران مسیحی بیان کرده و مؤلفان عربی نگار در زمان عباسیان بازنوشته‌اند - چنین است: در آغاز زُروان بود و دیگر هیچ چیزی وجود نداشت. زُروان ذات ازلی بود و خود به خود ایجاد شده بود. پس از آن اورمزد و اهری من از شکم زُروان بیرون آمدند، که اولی به اراده زُروان و دومی به اراده خودش و به رغم خواست زُروان پدیدار شد. اولی خیر محض و دومی شر محض بود. اولی نور و نیکی بود و دومی ظلمت و بدی. هر کدام از این دو خدا جهان خاص خویش را آفرید: اورمزد نیکیها را آفرید که جهان روشنایی و خیر بود؛ و اهریمن بدیها را آفرید که جهان تاریکی و شر بود. یعنی اورمزد و اهریمن که از شکم زُروان بیرون آمده بودند هردو شان آفریدگار بودند که یکی آفریدگار بدیها و دیگری آفریدگار نیکیها بود. از آن زمان نزاع پایان ناپذیر اورمزد و اهریمن یعنی نزاع خیر و شر آغاز گردید، و این نزاع تا پیروزی نهایی خیر بر شر ادامه خواهد داشت.^۱

بنابر تعریفی که کشیشان مسیحی سده‌های پنجم و ششم از دین زُروانی کرده‌اند، در دین زُروانی اورمزد در حد یکی از ایزدان پائین آورده شده بود و زوروان خدای اصلی و آفریدگار هردو خدای متنازع شناخته می‌شد. در زمان اوج جهادهای تبلیغ گران مسیحی برای تغییر دادن دین مردم شرق اناتولی و ارمنستان در سده‌های پنجم و ششم، کشیشان جهادگر مسیحی - امثال فوتیوس و ازنیک و ماربها و الیزه - روایتهای غرض آلودی به قصد لکه دار کردن دین مزدایسنه جعل کردند، و از آنچه خرافات زروانیها نامیدند به تفصیل سخن گفتند تا برتری آئین مسیح را در برابر دین مزدایسنه به اثبات برسانند. در اینکه این نویسندگان متعصب برای لکه دار کردن دین ایرانی و در عین حال بزرگنمایی رهبران دینی خودشان گزافه گوییهای بسیاری کرده‌اند پژوهشگران غربی اتفاق نظر دارند. یک دروغ افتضاح آمیز این نویسندگان که کریستنسن به نقل از گزافه گوییهای کتابهای موسوم به «اعمال شهدای مسیحی» به آن اشاره کرده است، درباره کشیشی افسانه‌یی به نام پتیون است که بنابر این داستان از آرامیان عراق بود و در زمان ساسانی در ایران به اتهام جاسوسی برای دولت روم بازداشت و زندانی شده. در این کتاب آمده که پتیون را مغان به رودخانه افکندند تا غرقش کنند، و چون به قدرت کراماتش نجات یافت وی را در آتشی افکندند که بر روی آذرگاهی افروخته بود، ولی آتش بر او سرد شد و او نجات یافت، و چون او را در زنجیر کردند زنجیرها پاره شد و در دست مأموران

۱ - ملل و نحل شهرستانی: ۳/ ۲۶۲ - ۲۶۳





تبدیل به آتش گردید و مأموران سوختند.^۱

چنین افسانه‌های لاف‌زنانه و دروغینی که هدفش تشویق مردم ساده‌اندیش روستایی به پذیرش «دین حق» بوده در کتابهای بازمانده از آن زمان که کشیشان جهادگر برای پرورش روحیه جهاد و شهادت در مسیحیان نوشته‌اند بسیار است. دروغ بزرگ در این افسانه آن است که مغان این کشیش را در آتشی افکندند که در آذرگاه افروخته بود. در همه متون مزدایسنه آلودن آب و آذر (آتش آذرگاه) از گناهان کبیره است. و البته افکندن انسان یا حیوان در آب و آذر به مثابه آلوده کردن آنها و از منهیات مؤکد بوده است. در دین ایرانی سوزاندن جسد انسان از گناهان کبیره بوده است. این جهادگران به حدی غرق در افسانه بوده‌اند که فراموششان شده که یک مغ هیچ‌گاه یک انسانی را در آب غرق نمی‌کند و در آتش آذرگاه نمی‌سوزاند و به دست خویش آتش را، آن‌هم چنانکه اینها نوشته‌اند، آتش آذرگاه را آلوده نمی‌سازد. ولی کشیشان متعصب به قدری غرق شهیدسازی برای جهادگران افسانه‌هایشان بوده‌اند که اگر هم اطلاعی از دین ایرانی داشته‌اند، این حقیقت را فراموش کرده بوده‌اند که ایرانیان هیچ‌گاه کسی را با غرق کردن در رودخانه یا سوزاندن در آتش اعدام نمی‌کرده‌اند. کسانی که این افسانه را نوشته‌اند همه ذهنشان متوجه این و هم‌آفرینی بوده که نشان دهند مجاهد مسیحی معجزه کرده و از آب و آتش رهیده است؛ و با این و هم‌آفرینی عوام را بفریبند و چنین القاء کنند که هرکه مسیحی شود هیچ‌گزندی به او اثر نخواهد کرد و مورد حمایت مسیح خواهد بود و همواره پیروز در خواهد آمد. هدف آنها از ساختن چنین افسانه‌هایی پروردن روحیه جهاد و شهادت در نومسیحیان بوده است.

چنین کسانی بوده‌اند که دین مزدایسنه را همان دین زروانی معرفی کرده درباره عقائد زروانیها دست به قلم برده‌اند و کوشیده‌اند نشان دهند که دین ایرانی دین شرک و باطل است. به فرض اینکه بخشی از روایت‌های این متعصبان درباره باورهای دینی زروانیها صحت داشته باشد، می‌توان پنداشت که این روایات عموماً در حول و حوش شرق اناتولی دور می‌زد، و از آنچه اینها نوشتند در درون فلات ایران خبری نبود و هیچ گروه انسانی که معتقد به چنان باورهائی باشد وجود نداشت. من این را به تأکید می‌گویم؛ زیرا در هیچ جا اثر و نشانه‌ئی از آئین زروانی در درون ایران یافت نشده است، و اگر هم در ایران نامی از زروان بوده نه خدا بلکه یکی از ایزدان (فرشتگان)، یعنی ایزد فرشته زمان بی‌کرانه بوده، و مثل هر کدام از ایزدان دیگر آفریده و کارگزار اهورمزدا به شمار می‌رفته است. دروندیداد از مؤمنین خواسته

۱- کرستنسن: ۴۲۲-۴۲۳.





شده که «ثواش خواداته» (فضای استوار به خود) و «زروان اَکَرَنَه» (دهر ازلی و ابدی) و «وایو» (نسیم روحبخش) را ستایش کنند؛ ولی هیچ کدام از اینها نه آفریدگار است و نه پروردگار؛ بلکه آفریدگار و پروردگار یکتا اهورمَزدا است، و اینها تَجَلّیات رحمت اویند. دین مَزدا یَسَنَه در فلات ایران دین مسلط و همگانی بود و به صورت مذاهب ناهیدی و میترای و آذری رواج داشت. در ایران برای ایزدان سه گانه بالا نیایشگاههایی وجود داشت. ولی در هیچ جا حتی یک نیایشگاه هم برای زُروان و وایو و ثواش ساخته نشد، و این دلیل آنست که زُروان مورد پرستش قرار نمی گرفت؛ این در حالی است که جهادگران مسیحی نوشته اند که زروان نزد ایرانیها خدای برتر بوده، و اورمزد و اهریمن پسران و زیردستان او بوده اند.

کسانی که در سده های پنجم و ششم مسیحی از زُروان به عنوان خدای ایرانیان نام برده اند بیشتر سریانیها بوده اند که ضدیت خاصی با نژاد آریایی و دین ایرانی داشته اند و در راه جهاد برای برافکندن ایرانی و تحمیل مسیحیت کوشیده اند که چهره زشت و غیر عقلانی از دین ایرانی مجسم نمایند، و در این راه از زُروان یک خدای قائم به ذات ساختند و چهره ئی از او به تصویر آوردند که ساخته و پرداخته ذهن خودشان بود و ایرانی آن را نمی شناخت. اینها افسانه هایشان را به گونه ئی شکل دادند که نشان می داد اهورمَزدا در عقیده ایرانیان یک خدای دون پایه تر از زُروان است، و در کنار پسر دیگر زُروان که اهری من نام دارد قرار می گیرد. یعنی بنابر این افسانه، دین ایرانی دارای خدای سه تنه (ثالوث) بود که از پدر و دو پسر نیک و بد ساخته می شد، و اهری من نیز پسر خدای ایرانیان بود. هدف اینها از ساختن چنین افسانه ئی آن بود که بگویند خدائی به نام اورمزد که ایرانیان می پرستند ازلی و قائم به ذات نیست و خودش مخلوق است و وجودش وابسته به یک خدای برتر است که زُروان نام دارد؛ یعنی هدف اینها آن بود که ثابت کنند که ایرانیان نه یکتا پرست بلکه مشرک اند و ادعای اینکه دین ایرانی تنها دین توحیدی جهان است بی اساس و بنیاد است، و حتی شیطان را می پرستند زیرا اهری من نیز نزد آنها خدا است. آنها در نوشته هایشان اورمزد و اهری من را در کنار یکدیگر نهادند و برای هردو یک مرتبه متساوی قرار دادند و هردو را پسران زُروان نامیدند، که یکی پسندیده و دیگری ناپسند بود. این اندیشه، بدون تردید، تراوش ذهن خود تبلیغ گران مسیحی بود که باور داشتند مسیح پسر خدا است. اما در ایران هیچ گاه هیچ مخلوقی را پسر خدای جهان نمی دانسته اند، تا اهورمَزدا و اهری من را پسران وی بدانند. مسعودی ضمن اشاره به آئین زروانی می نویسد:

متکلمان اسلام و نویسندگان مقالات و کسانی از پیشینیان و در زمان حال که هدفشان





کوبیدن دین اینها بوده و هست برای ما می گویند که ایرانیان عقیده دارند که خدا اندیشه کرد و از اندیشه اش شر که شیطان باشد پدید آمد، و خدا با شیطان قرارداد بست که مدتی از زمان به او مهلت بدهد و چیزهایی از این قبیل. ولی زرتشتیان چنین باورهایی ندارند و آنها را از خودشان نمی دانند و به کلی نفی می کنند.^۱

در همه مذاهب ایرانی که به نحوی از انحاء خودشان را به زرتشت منتسب می کردند، اهورمزدا تنها خدای جهان و آفریدگار هستی دانسته می شد و اهری من به عنوان روح خبیث (انگرمنیو) یک پدیده شر و این جهانی تلقی می شد که همزاد انسان بود، و در حقیقتش نفس اماره انسان بود که وی را به سوی بدیها سوق می داد. اساس این عقیده را زرتشت به تفصیل بیان داشته بود و گفته بود که دو نیروی خیر و شر - یعنی سپننه منیو و انگرمنیو - به همراه انسان پدید آمده و در نهاد او جا گرفته اند و وی را به سوی نیکیها و بدیها سوق می دهند. یعنی هر دو نیروی خیر و شر بخشی از وجود انسان اند نه اینکه خدا باشند یا در بیرون انسان وجود داشته باشند. این موضوع را که زرتشت در گاته بیان داشته است پیش از این در گفتار زرتشت از متن گاتا خواندیم، و دیدیم که سرشت بشر و گرایشهای روحی کمال جو و هوسهای نفسانی انحطاط گرای انسان در هیچ کدام از ادیان به این گونه روشن و واضح تفسیر نشده که زرتشت در کلماتش تفسیر کرده است. حال مقایسه کنیم اهری من که در اوستا معرفی شده با آن اهری من که در نوشته های تبلیغ گران مسیحی سریانی آمده است. در آنجا گفته شده که ایرانیان عقیده دارند که زروان خدای ازی بود که در جهان پهناور خویش به تنهایی می زیست و جز او هیچ چیزی نبود. زروان علاقه داشت که دارای فرزندی شود و امر آفرینش زمین و آسمان را به او واگذارد، و برای این منظور قربانی می داد و عبادت می کرد. چون هزار سال قربانی داد و عبادت کرد و نتیجه نداد، به تردید افتاد که شاید عبادت و قربانیش بیهوده رفته باشد. در همین هنگام نطفه دو پسر، یکی اورمزد و دیگری اهری من در رحم زروان بسته شد (ظاهراً زروان زن بوده نه مرد)، و زروان عهد کرد که هر کدام از این دو جنین زودتر به دنیا بیاید جهان را به او واگذارد. اهری من زودتر از اورمزد پدیدار شد ولی زروان دید که او سیاه و بدترکیب است و از او خوشش نیامد. به دنبال او اورمزد پدیدار گردید که سپید و درخشان بود، و زروان از او خوشش آمد (بینش رومی که سیاهپوستان را نه انسان بلکه جانور می پنداشت). بنابراین عهدی که زروان کرده بود که هر کدام زودتر به دنیا بیاید جهان را به او واگذارد، و به سبب نفرتی که از اهری من داشت، فقط نه هزار سال از سلطنت جهان را به اهری من داد، و اهری من

۱- التنبیه والاشراف: ۹۷.





و اورمزد به همراه هم دست به کار آفرینش شدند، و اولی بدیها را آفرید و دومی نیکبها را. جهادگران مسیحی وقتی اینها را می نوشته اند فراموش کرده بوده اند که جز زروان هیچ موجودی در جهان وجود نداشت، و کسی جز او خدا نبود. ولی همین تنها خدای جهان در نوشته های آنها هزار سال به درگاه خدا (معلوم نیست چه خدائی) قربانی می داد و برای خشنودی آن خدا عبادت می کرد، ولی آن خدا قربانیها و عباداتش را نمی پذیرفت. چنین بوده خرد و بینش کسانی که باورهای سه بُنی یادشده را جعل کردند تا دین ایرانی را زشت و ناپسند جلوه بدهند و مردم جهان را به پذیرش خدای خودشان - مسیح - وادارند.

این را نیز ناگفته نگذرم که زُروان در عقیده ایرانیان باستان همان مخلوقی از مخلوقات اهورمَزدا بوده که در ادبیات ما «فلک» و «دهر» و «چرخ» نامیده شده است، و پیشینیان ما عقیده داشته اند که رخدادها از گردش دهر و فلک و چرخ برمی خیزد که به اراده اهورمَزدا در گردش است و روزگار را پدید می آورد، و در جریان حرکت این روزگار پدید آمده از گردش چرخ فلک است که خیر و شر و نیک و بد رخ می دهد. به این معنا زُروان یکی از مخلوقات پروردگار است نه خدای قائم به ذات که به ادعای کشیشان مسیح پرست و مریم پرست پیش از اهورمَزدا وجود داشته و اهورمَزدا از او پدید آمده بوده است. عقیده به تأثیر گردش چرخ فلک و اختران، در نیمه های سده چهارم هجری یک جمعیت زیرزمینی که اعضایش ایرانیان دوزبانه بصره بودند و خودشان را «إخوان الصِّفاء و خِلائُ الوفاء» می نامیدند و مخالفان نشان از آنها با نام «باطنیون» (مخفی کارها) یاد کرده اند، به نحو گسترده و روشنی پرورش دادند و وارد تألیف بزرگشان (رِسائِلُ إخوان الصِّفاء) کردند.^۱

جهادگران مسیحی با معرفی دین زروانی به عنوان دین ایرانی با مانویت که نیرومندترین رقیب مسیحیت بود نیز می ستیزیدند. زیرا زروان به عنوان خدا وارد تعالیم مانی نیز شده بود، و معلوم بود که این خدا را مانی از آریانِ اناطولی گرفته بوده و مطابق با عقاید خویش پرورده بوده است؛ همچنانکه عیسای آسمانی خویش را نیز از مسیحیان گرفته و مطابق با عقاید خویش پرورش داده بود. آنچه سبب شد که کسی از ایرانیان نسبت به مانی تمایلی نشان ندهد و پیروان او در غرب خاورمیانه عموماً از اقوام آرامی و سامی نژاد بودند همین باورهای شرک آلوده بود که او ابراز می داشت. در اسطوره خلقتی که پیروان مانی پس از او نوشته اند آمده که در آغاز که این جهان نبود دو گوهر نور و ظلمت وجود داشت که یکی نیکی محض بود و جهان زُروان بود، و دیگری بدی محض بود و جهان «آز» (شیطان) بود، و هردو از

۱- در کتاب چهارم این مجموعه دربارهٔ ... ان به تفصیل سخن خواهیم داشت.





یکدیگر جدا بودند تا آنکه از به جنگ نور برخاست، و هرمزد برای مقابله با آ ز پنج سپاه آسمانی از آب و باد و آتش و نسیم و نور بسیج کرد، و از آن زمان جنگ خیر و شر استمرار یافت و تا پیروزی نهایی خیر بر شر و نابود کامل ماده ادامه خواهد داشت.

اینکه تبلیغ گران مسیحی این همه با زُروان ستیز داشته‌اند، از همینجا آمده بود که زُروان خدای دین مانی بود و آنها دین مانی را سرسخت‌ترین رقیب خودشان در میان رودان و شام و اناتولی و مصر می‌دیدند. و چونکه در سده‌های پنجم و ششم هرچه متعلق به فرهنگ مردمان کشور ساسانی بود در سرزمینهای زیر سلطه دولت روم مطرود بود و با آن مبارزه می‌شد، دین مانی با خشونت بسیار مورد حمله و سرکوب و نابودی واقع شد تا آن برتری که در سده‌های سوم و چهارم در خاورمیانه به دست آورده و مانع گسترش مسیحیت شده بود از او گرفته شود و با کنار رفتن آن مجال گسترش مسیحیت فراهم آید. تا زمانی که مانویان مورد تعقیب و کشتار دستگاه دولت امپراتوری روم قرار نگرفته بودند مسیحیت نتوانسته بود که هیچ موفقیتی در خاورمیانه به دست بیاورد.

زُروان پرستی که در دوران دور تاریخ و شاید در زمان امپراتوری آریان میتانی و سده‌ها پیش از دوران ماد در میان آریان اناتولی رواج یافته بود، از دین ایرانی جدا بود و بسیاری از مایه‌های فکریش را از آئینهای بسیار دیرینه آریایی گرفته بود. در نوشته‌های داریوش بزرگ در جای خود خواندیم که گفته بود «سکه‌ها اهورمَزدا را نمی‌پرستند». اشاره داریوش بزرگ در آنجا به سکه‌های ایرانی تبار شمال رود ارس (سکه‌های تیزخود) بود. این قوم گرچه ایرانی تبار بوده‌اند و دین کهن آریایی داشته‌اند ولی هنوز به آئین مَزدا یسنه در نیامده بوده و شاید زُروان - یکی از خدایان کهن آریایی - را نیز می‌پرستیده‌اند. در بخشهایی از جنوب کت پتوکه که آریان دیرینه و بازمانده از میتانیها جاگیر بودند نیز شاید این دین در میان مردم رواج داشته. ولی این آئین هیچ‌گاه در میان ایرانیان رواج نداشته و هیچ نشانه‌ئی از حضور آن در درون فلات ایران به دست نیامده است. آئین زُروانی را باید به کلی از مذاهب ایرانیان مَزدا یسن جدا دانست. همه نشانه‌ها، به ویژه متن اوستای ساسانی، این ادعا را تأیید می‌کنند.

۳. اوج گرفتن مشکل ارمنستان

وقتی پس از بهرام پنجم کار مسیحیت در ارمنستان بالا گرفت و از حمایت دولت روم برخوردار گردید، و جهادگران مسیحی در ارمنستان با آئین میتراپی مردم ستیزیدند و مردم را به زور به آئین مسیح درآوردند، مهرنرسی به جای آنکه برای مقابله با این اوضاع به زور متوسل





شود کوشید که از راه جدل و اقناع بزرگان ارمنستان را متوجه معایب دین مسیح کند و محاسن آئین مزدایسنه را برای آنها بازگوید، و ضمن مقایسه دوائین، برتری دین مزدایسنه را به اثبات برساند و به آنها پیشنهاد کند که اگر می خواهند دین میترای خودشان را رها کنند بهتر است که دین مزدایسنه را برگزینند. این در زمانی بود که ارمنستان به طور مستقیم توسط دربار ایران اداره می شد و آن وضع نیمه استقلال داخلی که تا اواسط عهد بهرام گور برقرار بود نیز از میان رفته بود، و ارمنستان حالت یک آستان داخلی ایران را داشت، و سرکوب دینی در ارمنستان برای دربار ایران کاری بسیار ساده بود. ولی مهرنرسی که مردی آزاداندیش و بی تعصب بود، به جای توسل به زور شیوه استدلال و اقناع را برگزید و تلاش کرد به ارمنی ها بفهماند که دینی که مسیحیان برایش تبلیغ می کنند به درد زندگی نمی خورد. کریستنسن به نقل از مصادر تاریخی می نویسد که مهرنرسی به بزرگان مسیحی شده ارمنستان نامه ئی نوشته جزوه ئی حاوی اصول عقائد مزدایسنه را برایشان فرستاد و از آنها خواست که دین مزدایسنه را با دینی که کشیشان تبلیغ می کنند مقایسه کنند؛ و اگر نمی خواهند بر آئین میتریسنه بمانند برایشان بهتر است که دین مزدایسنه را برگزینند که دین زندگی است. بنا بر آنچه که خود کشیشان نوشته بوده اند، مهرنرسی در نامه ئی به همراه این جزوه به بزرگان ارمنستان چنین نوشت:

ما اصول دیانت خود را که متکی بر حقیقت و مبتنی بر اساس و قواعد مستحکم و متین است نوشته برای شما فرستادیم، و میل داریم که شما که وجودتان برای کشور تا این اندازه مفید و برای ما تا این حد عزیز است کیش مقدس و حقیقی ما را بپذیرید و دیگر در آن دیانت که همه می دانیم باطل و بی فایده است باقی نمانید.

ولی کشیشان به این نامه سراسر مهر و عطوفت دربار ایران چنین پاسخ دادند:

حقیقت آنست که ما وقتی که در کاخ تو بودیم مغان را که قانونگذاران شما به شمار می روند و در آنجا حضور داشتند مورد استهزاء و تحقیر قرار دادیم. حال نیز اگر ما را مجبور کنید که نوشته هایتان را بخوانیم و گفتاری را بشنویم که ابداً در خور توجه و شایسته تفکر ما نتواند بود، همان خواهیم کرد که در آنجا دیدید. از این رو محض حفظ احترامان نوشته تان را که موجب استهزاء می شد نگشودیم و دستخطان را نخواندیم. زیرا دینی که تحقیقاً می دانیم که باطل است و بیش از نتیجه اوهام چند مرد ابله نیست و تفصیل آن را علمای مردم فریب شما شرح داده و به ما رسانده اند، هرگز قابل پیروی نشناخته و اصول آن را شایسته شنیدن و خواندن نمی دانیم. مطالعه قواعد شریعت شما موجب خنده ما می شود. هم شریعت شما هم واضعان شریعتان و





هم پیروان آن شریعت گمراه کننده به نظر ما درخور استهزاءاند. از این رو شایسته نمی بینیم که آن گونه که دستور داده اید قواعد شریعت خودمان را برای شما نوشته بفرستیم. زیرا شریعت ناپاک شما را لایق مطالعه و اندیشیدن ندانسته ایم. بهتر آنست که آن را در معرض استهزاء قرار ندهید، و به حکم حکمت والائی که ادعای داشتنش را می کنید، حق این بود که این نکته را در نظر می گرفتید و تیر استهزای ما را به جانب خودتان روان نمی کردید. چه گونه ممکن است که ما قواعد دین مقدس آسمانی خویش را بر جاهلانی چون شما عرضه بداریم و آن را در معرض استهزاء و دشنامتان قرار دهیم؟^۱

گرچه کشیشان به دین ایرانی چنین اهانت می کردند و چنین وقیحانه به بزرگان ایران پاسخ می دادند و بزرگان ایران را به استهزاء می گرفتند و به آنها القابی همچون ابله و سفیه می دادند و پیامبر ایرانی را دروغ ساز و مؤبدان ایرانی را مردم فریب می نامیدند، مهرنرسی کوشید که با استدلالهای منطقی به بزرگان ارمنستان بفهماند که دین مسیحیت اساس و پایه درستی ندارد و قابل پیروی نیست. او در جزوه دیگری، که باز هم در نوشته های کشیشان بیان شده است، ضمن آوردن شرح مفصلی از احکام دین مزدایسنه، آئین مسیحیت را نقد کرده چنین نوشت:

خطای عقیده مسیحیان در آن است که می پندارند خیر و شر هر دو از یک فاعل ناشی شده است؛ و می پندارند که خدا انتقامجو است و به خاطر سرشاخهئی که از درختی بریده شده بود (خوردن میوه ممنوعه توسط آدم در اسطوره سامی) مرگ و زندگی را آفرید و بشر را محکوم به تحمل درد و رنج کرد؛ حال آنکه چنین حس انتقامجویی حتی برای انسانها نیز مذموم است و نباید وجود داشته باشد، تا چه رسد به آنکه آن را به ذات پاک آفریدگار نسبت دهند. خطای دیگر در عقائد مسیحیان آنست که می پندارند خدائی که آسمانها و زمین را آفریده بر زمین فرود آمد و از رحم دوشیزهئی به نام مریم که شوهرش یوسف نام بود متولد شد؛ حال آنکه مسیح پسر نامشروع مردی به نام فنتور بود. علمای دین مسیحی می گویند که خوردن گوشت را مباح می دانند ولی خودشان از خوردن آن امتناع می ورزند. دیگر اینکه اینها از طرفی پیدا کردن اطفال را عیبی می شمارند ولی عقیم بودن را هم عیبی بزرگ به شمار می آورند. اینها که

۱- کریستنسن: ۳۸۵-۳۸۶، به نقل از لانگ^۱





ستایندگان مرگ و تحقیر کنندگان حیات‌اند (تبلیغ‌گران فرهنگ شهادت‌اند) فقر و تهی‌دستی را تبلیغ می‌کنند، و کار کردن و جمع‌آوری مال را گناهی عظیم می‌پندارند و تهی‌دستی را می‌ستایند و سختی‌کشی را ترویج کرده از نعمتهای خدادادی رخ می‌تابند و به افتخارات بشری بهائی نمی‌دهند.

گرچه ناقلان مطالب این جزوه کشیشان متعصب و ضد ایرانی بوده‌اند و البته همه مطالب جزوه را حتی به اختصار هم ننوشته بلکه هر جا لازم دیده آن را تحریف نیز کرده‌اند، ولی از همین مختصر تحریف‌شده که در اینجا آمده است پیدا است که مهرنرسی در کتابچه‌ئی که تألیف کرده بوده یک مقایسه کاملی از دو دین مسیحیت و مزدایسنه به عمل آورده، بر روی نقاط تعارض اصلی این دودین انگشت نهاده، اشاره کرده بوده که دین مزدایسنه دین دنیاسازی و شادزیستی است که در آن کشاورزی و کار کردن و خانه ساختن و زیبا کردن جهان و زندگی تشویق شده است، در حالی که مسیحیان می‌خواهند که با ترویج فقر و بیکاری و زن‌گریزی و دنیاگریزی، جهان خدا را به‌ویرانی بکشانند و مردم را به فقر و زجر و زهد عادت دهند، و این خلاف روح و فطرت بشر است، و خلاف خواست خدا است که دنیا را آفریده به انسان داده است تا آبادان و زیبا سازد، و از نعمتهای بی‌کران خدادادی استفاده ببرد و موجبات سعادت و آسایش خویشتن و دیگران را فراهم سازد.

همین قدر که آنها نقل کرده‌اند نمونه مشت از خروار است، و عمق آگاهی و آزاداندیشی مهرنرسی را می‌رساند. وقتی انسان می‌بیند که این تلاش و جدل کلامی برای اثبات حقانیت دین ایرانی از جانب مردی انجام گرفته که همه ابزار سرکوب را در اختیار داشته و می‌توانسته به راحتی پیروان ادیان دیگر را سرکوب کند و مانع گسترش دین مخالف شود، پی می‌برد که تعالیم زرتشت تاچه حد انسان‌ساز بوده و چه انسانهای بزرگ‌منش و آزاداندیشی از بطن این آئین سر بر می‌آورده‌اند.

گرچه کشیشان تا می‌توانستند به ایرانی و دین ایرانی اهانت می‌کردند و مردم را برضد ایران برمی‌انگیختند و ضرورت پیوستن سرزمینهای مسیحی شده درون مرزهای کشور ساسانی به دولت روم را تبلیغ می‌کردند، در نوشته‌های کشیشان آن زمان با وجود همه احساسات ضد ایرانی که در آنها به چشم می‌خورد، اشارات اندکی به آزار و اذیت شخصیت‌های متنفذ مسیحی شده خوزستان و عراق توسط دستگاه دولت دیده می‌شود. هر جا هم سخن از آزار مسیحیان به میان آمده، از نوشته‌های آنها به خوبی بر می‌آید که این آزارها بیشتر علت سیاسی داشته نه دینی؛ و معلوم است که وابستگی بیش از حد مسیحی شدگان درون مرزهای کشور





ساسانی به همکیشان رومی شان و اقدامات فتنه‌انگیزانه و تفرقه‌افکنانه کشیشانشان که در مواردی حالت جاسوسی برای دولت روم و زمینه‌سازی در جهت پیوستن مسیحی‌شدگان به سلطه رومیان بوده، کیفرهای مختلف را به دنبال می‌آورده است. هرچند که در این دوران دربار ایران با پیروی از سیاست همیشگی تسامح دینی، در برابر مسیحی شدن بومیان عراق و خوزستان اغماض می‌کرد،^۱ و حتی یزدگرد اول فرمانی دائر برحق مسیحیان ایران بر ساختن کلیسا صادر کرد و جلوگیری حکمروایان محلی از فعالیت‌های دینی کشیشان را ممنوع اعلام داشت، با این حال از مسیحی شدن شخصیت‌های کشوری و لشکری جلوگیری می‌شد؛ چنانکه مثلاً یک شخصیت خوزستانی به نام آذر فریغ که گویا پسرش بیمار بود و کشیشی شاید به او وعده داده بود که اگر مسیحی شود بیماری پسرش شفا خواهد یافت، به دین مسیح درآمد و زمینی را وقف کرده به همراه قباله ملکیت در اختیار کشیش قرار داد، و کشیش بر روی آن زمین کلیسا ساخت. به زودی وعده بی‌اساس و پایه کشیش دروغ از آب درآمد، و آذر فریغ به دین خودش برگشت و از کشیش خواست که زمینش را به او برگرداند. کشیش سند مالکیت زمین را برداشته از خوزستان گریخته به شام رفته به دولت روم پناهنده شد. آذر فریغ نیز آن کلیسا را به آذرگاه تبدیل کرد. یک نودین خوزستانی به نام نرسی که به همین سان فریب تبلیغات کشیشان را خورده بود، جمعی از خوزی‌های مسیحی شده را پیرامون خود گرد آورده آن خانه را متصرف شد و آتش آن را کشت و مُجَدِّداً به کلیسا مبدل کرده درش را بر روی مسیحیان گشود تا در آن نماز بگذارند. مؤبد روستا نرسی را گرفته به پایتخت فرستاد. او را محاکمه کردند و از او خواستند که مسیحیت را رها کند. و چون حاضر نشد که به دین ایرانی برگردد به زندان افتاد و پس از چندی (احتمالاً پس از یک سال که طبق حکم فقهی می‌بایست زنده بماند و فرصت کافی برای توبه کردن داشته باشد)، پافشاریش بر ماندن بر دین مسیح و دشمنیش با دولت ایران محرز گردید و اعدام شد.^۲

۱- خوزی‌ها که قوم کهن عیلامی بودند، هزار سال بود که در درون قلمرو شاهنشاهی می‌زیستند و چتر حمایت دولت ایران را بر سر داشتند. آنها دین کهن خوشان را به اشکال مختلف حفظ کرده بودند. بخش‌هایی از آنها مانوی شده بودند و پس از سرکوب مانویان در ایران، و همراه با شدت گرفتن فعالیت‌های کشیشان مسیحی در خاورمیانه، به آئین مسیح روی آوردند. تا نیمه‌های سده ششم مسیحی دین مسیح دین مسلط خوزی‌ها بود، و اندکی هم بر مانویت مانده بودند و تا زمانی که اسلام به خوزستان آمد اینها بر دین مانی بودند و دو سده بعد نیز مانوی ماندند. درباره مانوی‌های ایران (زندگیان) در دوران خلافت عباسی در کتاب چهارم سخن خواهیم داشت.

۲- کریستنسن: ۳۷۱-۳۷۲.





او به این سبب محکوم به اعدام شد که از تحریکات ضد ایرانی یک کشیشی حمایت کرده بود که وابستگیش به رومیان دشمن کاملاً مشهود بود و پس از احساس خطر از ایران گریخته بود. او محکوم به اعدام شد زیرا عملاً نشان داده بود که هواخواه و حامی رومیان است. با این حال، دولت ایران به خوزی های مسیحی شده هیچ فشاری وارد نیاورد و حتی از گسترش مسیحیت در میان خوزی ها جلوگیری نکرد.

وابستگی مسیحیان به دولت روم تا جایی بود که برخی از شخصیت های آنها که در دستگاه های حساس دولتی مشغول کار بودند برای دولت روم جاسوسی می کردند؛ چنانکه در اواخر سلطنت شاپور دوم یک صاحب منصب عراقی به نام عبد ایشوع رسماً متهم به جاسوسی برای دربار روم گردید و محاکمه و اعدام شد.^۱ همچنین یک کشیش اسرائیلی تبار به نام شمعون بئرسبعی که چندی پیش (در دوران سرکوب مسیحیان) از شام گریخته به ایران پناهنده شده بود در نیمه دوم سده چهارم در میان نومسیحیان عراقی تبلیغ می کرد که به زودی دستگاه شاهنشاهی ایران برچیده شده و حکومت صالحان جهانگیر خواهد شد. او در عین آنکه تابعیت ایران را پذیرفته بود خلیفه کشیش اعظم شام بود و از دولت روم که اینک مسیحی بود هواداری می کرد. نوشته تبلیغی کشیشان سده ششم مسیحی این کشیش را به یکی از قدیسان تبدیل کرده است، و لایبور می نویسد که شاپور دوم دستور داد که اگر شمعون از هواداری دشمنان و جاسوسی برای آنها دست نکشد باید بازداشت و مجازات شود؛ او در کشور ما زندگی می کند، از خیرات کشور ما استفاده می کند، ولی هوایش به قیصر روم است. برای آنکه وفاداریش به دولت ایران ثابت گردد باید که مثل همه مردم تابع دولت شاهنشاهی مالیات بپردازد (کسانی که به دولت ایران پناهنده می شدند و تابعیت ایران را می پذیرفتند از پرداختن مالیات معاف بودند).

شمعون به سبب عدم اطاعت از قوانین ایران و تحریک مسیحیان به نافرمانی از قوانین بازداشت و زندانی شد. اتهامی که به او وارد بود خیانت عظمی بود (تحریک به شورش بر ضد دولت ایران و پیوستن به دولت روم)، و چون این تهمت بر او اثبات گردید اعدام شد، و پیروانش چونکه پس از او دست به فتنه هائی در عراق زدند دسته جمعی به خوارزم تبعید شدند (حوالی سال ۳۶۲ م). به نظر می رسد که اینها از همان پناهندگان شامی بوده اند؛ زیرا در سراسر تاریخ ساسانی دیده نشده که دولت ایران بومیان یک منطقه را به منطقه دیگری تبعید کرده باشد.





مشکلاتی که مسیحیان در اواخر دوران شاپور دوم برای خودشان ساختند در این حد بود. ولی پس از آن، به سبب مجال گسترده‌ئی که آزادی فعالیت دینی برایشان فراهم آورده بود بر مشکلات خودشان افزودند.

آزادی فعالیت تبلیغی کشیشان در ایران سبب شد که بخشی از مردم ارمنستان به آن دین بپیوندند. کشیشان ساده‌اندیش که می‌پنداشتند علائم آخرزمان و فراگیر شدن دین مسیح نزدیک است و باید هرچه زودتر دست به کار شوند تا مسیحیت عالمگیر شود و «مسیح غائب ظهور کند و ادیان باطل را براندازد و سلطنت جهانی تشکیل داده جهان را پر از عدل و داد کرده به صالحان بسپارد»، در سال ۴۴۹ برای تحمیل دین خویش بر مردم ارمنستان اعلان جهاد کردند. محرکان این جهاد فتنه‌گرانه جاسوسان رومی و کمک‌های مخفیانه مادی و معنوی دولت روم بود. رومیان یقین داشتند که اگر یک سلطنت مسیحی در ارمنستان تشکیل شود ارمنستان از ایران خواهد برید و به امپراتوری خواهد پیوست. مردم بیچاره ارمنستان آلت دست اینها و کشیشان اعزامی از شام شده بودند.

انسان هر قدر ساده‌اندیش‌تر باشد بیشتر پابند عقائد موروثی یا اکتسابی خویش می‌شود؛ و هر چند بیشتر پابند این عقیده گردد بیشتر تعصب نشان می‌دهد؛ و هر قدر متعصب‌تر باشد بیشتر به حقانیت عقائد خویش و بطلان عقائد دیگران یقین حاصل می‌کند. در اینجا است که این خطر پدید می‌آید که پیروان یک دین به تلاش نابودسازی دیگران بیفتند، و خون‌ریزیها و ناامنیها و فسادها و جنایتهای بزرگی در راه تحمیل یک عقیده دینی بر پیروان ادیان دیگر بروز کند و آرامش و امنیت از انسانها سلب شود.

ادیان سامی در تاریخ عموماً - از دوران بابلی و آشوری تا کنون - از این دسته ادیان خشونت‌اندیش با طبع تهاجمی بوده‌اند که هیچ دین دیگری را تحمل نمی‌کرده‌اند و در هر شرایطی درصدد اجبار جماعات انسانی به تغییر دین برمی‌آمده‌اند. این است که «جهاد» برای براندازی ادیان موجود و تسلط بخشیدن به دین خودی رکن اساسی همه ادیان سامی در هر زمان بوده است، و پیروان هر کدام از ادیان سامی از خدای خودشان فرمان داشته‌اند که هر چه خدا و دین در جهان وجود دارد را کنار بزنند تا او و دین او جای همه را بگیرد. یعنی هدف از این جهاد چیزی جز اجبار جماعات انسانی به تغییر دادن دینشان و درآمدن به دین جهادگران نبوده است. اساس این عقیده بی‌خبری از جریان تمدن بشری، خودشیفتگی کودکانه، ساده‌اندیشی، و توهم‌گرایی است. پیروان این ادیان گمان می‌کردند آنچه خودشان دارند (آداب و رسوم و افکار خودشان) بهترین است، و آنچه دیگران دارند بدترین و درخور





نابودی است و باید نابود گردد تا دین و سنتهای آنها همه گیر شود. این فرمانی بود که خدای هر کدام از ادیان سامی به بندگان خودش که در هر زمانی پیرو یک دین خاصی بودند داده بود، و اینها وظیفه داشتند که فرمان خدایشان را به اجرا درآورند.

مسیحیان سده های پنجم و ششم مسیحی فرمان خدایشان مسیح را داشتند که بشریت را به «دین حق» درآورند و همه دینهای موجود را براندازند. در جزوه هایی که کشیشان می نوشتند و به تبلیغ گران می دادند تا در جمع عوام بخوانند و مردم را با «تنها خدای برحق جهان» آشنا کنند، وعده داده شده بود که هرگاه بخش اعظم مردم جهان مسیحی شوند خدا از آسمان نزول خواهد کرد (مسیح ظهور خواهد کرد) و تشکیل سلطنت جهانی خواهد داد و کسانی را که در راه او جهاد کرده اند به بهترین خوشبختی خواهد رساند، دشمنان آنها را به کلی نابود خواهد کرد و زمینها و شهرها و آبادیهای دشمنان را به بندگان خودش خواهد بخشید. نومسیحیان برای تحقق بخشیدن به این وعده باجان و دل جهاد می کردند و حتم داشتند که این وعده آسمانی حتماً تحقق خواهد یافت و مسیح به همان زودیا ظهور خواهد کرد و سلطنتهای موجود را برخواهد انداخت و خودش تشکیل سلطنت جهانی خواهد داد و ثروتهای جهان را میان پیروان خودش تقسیم خواهد کرد.

۴. شورش ضد ایرانی مسیحی شدگان در ارمنستان

جهاد مسیحیان در ارمنستان که از حمایت مخفیانه و همه جانبه دولت روم برخوردار بود در مدت کوتاهی تبدیل به شورش عظیم و جنگی داخلی شد، کشور ارمنستان عرصه جنگهای خونین مسیحیان و میتریستان شد؛ مسیحیان چونکه از حمایتهای غیرمستقیم رومیان برخوردار بودند دست بالا را داشتند و به تخریب مملکات و کشتار وسیع میتریستان دست زدند، خونهای بسیار کسان که نمی خواستند مسیحی شوند بر زمین ریخته شد، بسیاری از شخصیتهای ارمنی دستگیر شدند و زیر شکنجه های شدید و رعب انگیز قرار گرفتند، از جمله زنده زنده پوست از تنشان برکشیده می شد و در میان پوستشان به دار آویخته می شدند، تا مایه عبرت دیگرانی شوند که بخواهند دین کافران میتریس پرست را همچنان حفظ کنند. آشوب و ناامنی سراسر ارمنستان را فراگرفت، و این امر ایجاب کرد که دولت ایران برای متوقف کردن جنایتهای جهادگران دست به اقدام جدی بزند. جهادگران نه تنها شعار ضد ایرانی برافراشته بودند بلکه خواستار پیوستن به دولت روم بودند.

جنایتهایی که کشیشان برای مرعوب کردن مردم و تحمیل مسیحیت بر جماعات انسانی





در این دوران از خودشان بروز دادند بیرون از وصف است. چونکه جهاد به اوج رسید و به نظر کشیشان می آمد که با توفیق خدایی همراه است، رهبران جهاد در فکر قبضه کردن قدرت افتادند و جهاد تبدیل به شورش سیاسی شد. وزگ سیونیکی مرزبان ارمنستان که از خاندانهای بزرگ ارمنی بود توسط شورشیان دستگیر شد و مجبور به پذیرش مسیحیت شد. بسیاری دیگر از شخصیت‌های ارمنی به سرنوشت او دچار آمدند. شمار بسیاری از رجال دینی و کشوری و لشکری از ارمنستان گریختند و شورشیان تشکیل سلطنت دادند، همراهه‌ها (معابد میتر) را به کلیسا مبدل کردند؛ آتشیهای آذرگاهها را خاموش و آذرگاهها را ویران کردند، و شخصیت‌های غیرمسیحی ارمنی که به اسارتشان می افتادند را مورد شدیدترین شکنجه‌ها و فشارها قرار دادند تا تغییر دین دهند.

شورش ارمنستان درست در زمانی اوج گرفت که یزدگرد دوم در نواحی شرقی فلات ایران درگیر عقب راندن خزش بزرگ ترکان در شمال سرزمینهای هیرکانیه بود. ارمنیهای مسیحی شده امیدوار بودند که همینکه قیام کنند دولت روم به یاری آنها خواهد شتافت. این شورش که به یک جنگ دینی تمام عیار تبدیل شده بود دو سال ادامه یافت. از بخت بلند ایران در آن گیرودار قیصر روم گرفتار جلوگیری از هجوم هونها به مرزهای شمالی امپراتوری شد و نتوانست که به وعده‌هایی که برای ارمنیها فرستاده بود عمل کند. اعلان جهاد رهبران مسیحی برضد ایران چنان در مسیحیان عراق مؤثر افتاد که بیم آن می رفت که در عراق نیز شورش مسیحی برپا شود. این اعلان جهاد در سربازان مسیحی سپاه همراه یزدگرد نیز اثر نهاد، و به نظر می رسد که نوعی عدم اطاعت از شاه در هنگام درگیری با ترکان در ارتش پدیدار شده بود، زیرا یزدگرد سربازان مسیحی سپاه از آرامی تبار و خوزی تبار را مرخص کرد. ارمنستان برای ایران اهمیت استراتژیک داشت. این کشور از دوران پارتیان تا آن زمان به عنوان یک سرزمین حائل در میان ایران و روم عمل کرده بود. پیش از آن نیز بخشی از پادشاهی ماد و شاهنشاهی هخامنشی بود. مرزهای ارمنستان تا فرات شمالی گسترده بود. یک سر ارمنستان ملاطیه در اناتولی بود و سر دیگرش به غرب اورمیّه می رسید. این کشور از سوئی با آذربایجان و از سوئی با میان رودان همسایه بود. راه حمله رومیان به آذربایجان از درون اناتولی از روی ارمنستان می گذشت. هرگونه سلطنتی که در ارمنستان تشکیل می شد اگر زیر سیطره ایران نمی بود خواه و ناخواه زیر نفوذ رومیان درمی آمد و برای ایران خطر آفرین می شد. اگر ارمنستان به دست رومیان می افتاد دشمن از شمال و غرب همچون دوسر گازانبر میان رودان را احاطه می کرد. از این گذشته راه ایران به تنها بندر ایرانی بر کرانه شرقی دریای





سیاه، یعنی بندر لاتکیه در غرب گرجستان، از درون ارمنستان می گذشت؛ و اگر ارمنستان از ایران جدا می شد این بندر مهم و استراتژیک به دست رومیها می افتاد، و نه تنها لطمه بزرگی به بازرگانی جهانی ایران می زد بلکه گرجستان نیز از دست می رفت و به منطقه نفوذ رومیان تبدیل می شد. حفظ ارمنستان برای ایران دارای اهمیت ویژه بود و دولت ایران گزینه‌ئی جز نگهداری ارمنستان نداشت.

تاریخ ایران با سرکوب دینی بیگانه بود، و قوم ایرانی که ذاتاً و بنابر تعالیم دینش و برپایه یک سنت هزارساله به همه ادیان جهان احترام می نهاد ضدیت دینی را نمی شناخت. در همه دوران تاریخ، اقوام درون مرزهای ایران از آزادی کامل دینی برخوردار بودند، و ایرانیان تنها قومی در جهان بودند که همه دینها را در کنار خودشان تحمل می کردند. ولی اکنون در ارمنستان وضعی پیش آمده بود که برای دولت ایران قابل تحمل نبود. اعلان جهاد برای تحمیل مسیحیت به مثابه اعلان پیوستن به دولت روم بود، و دولت ایران می بایست که برای رویارویی با این خطر دست به کاری می زد. به نظر می رسد که زمانی که در ارمنستان اعلان جهاد شد مهرنرسی زنده نبود، زیرا از آن پس دیگر در رخدادها ذکرى از او در میان نیست.

یزدگرد دوم پس از پرداختن به مرزهای شمالی کشور و دور کردن خطر ترکان خرنده عازم ارمنستان شد. به علت گرفتاری قیصر در درگیری با خزش بزرگ هونها که در صدد دست اندازی به درون مرزهای شمالی امپراتوری بودند امید شورشیان به امداد قیصر روم ناکام ماند، شورش سرکوب گردید، رهبران شورش دستگیر و زندانی شدند، وزگ سیوینکی به اتهام همدستی با دشمن ایران و ارمنستان از مرزبانی ارمنستان برکنار شده اموال و املاکش مصادره شد، افسری از خاندان ساسانی به مرزبانی ارمنستان منصوب گردید، ایران امبارگ بد - بهدین شاپور - رهبران طراز اول شورش را که عموماً کشیش بودند به دستور یزدگرد اعدام کرد، یزدگرد به مرزبان جدید ارمنستان دستور داد که برای بازسازی خرابیهائی که جنگهای داخلی دوساله به بار آورده بود اقدام عاجل انجام دهد، مردم ارمنستان از پرداخت مالیات دوسال گذشته و سال آینده معاف شدند تا نسبت به ایران رضایت خاطر حاصل کنند، به دستور یزدگرد اعلام شد که مردم ارمنستان در انتخاب دین و مذهب خویش آزادی کامل دارند و کسی به جرم مسیحی شدن مورد پی گرد قرار نخواهد گرفت، شماری از مسیحیان فتنه که دستگیر شده بودند را یزدگرد به ایران برد. اینها چونکه کشیش بودند در میان رودان توسط قضات مسیحی محاکمه شدند، اتهام خیانت به وطن و برهم زدن نظم و امنیت عمومی و تخریب ممتلكات مردم بر آنها ثابت شد و محکوم به اعدام شدند (سال ۴۴۶). تبلیغ گران





مسیحی در سدهٔ بعدی به دروغ نوشتند که شاه ایران اینها را به زندان کرد تا مجبور به ترک مسیحیت و پذیرش دین ایرانی کند، و چونکه اینها شهادت را بر پذیرش کفر و الحاد ترجیح دادند در زیر شکنجه به کشتن رفتند.

به دنبال این اقدامات که بدبینی شدیدی را نسبت به مسیحی‌شدگان پدید آورده بود، پاکسازی دستگاه‌های حساس دولتی از شخصیت‌های مسیحی در میان‌رودان و خوزستان آغاز شد و بسیاری از مسیحیان از مناصب تصمیم‌گیر برکنار شدند. دیگر در ایران شخصیت باتدبیری چون مهرنرسی وجود نداشت که در چنین شرایط حساسی عاقلانه‌ترین راه را برگزیند تا بی‌گناهان به صرف مسیحی بودن صدمه نبینند. در نتیجه در عراق و خوزستان در میان پیروان دو دین مسیحی و ایرانی شکاف عمیقی افتاد که تا واپسین روزگار ساسانی ادامه یافت. باعث این شکاف نیز کشیشان مسیحی بودند که جهاد دینی را به شکل ضدیت با ایران و علاقه به پیوستن به امپراتوری روم در آورده بودند و می‌پنداشتند که با جهانگیر شدن امپراتوری روم مسیح از آسمان به زیر خواهد آمد و تشکیل سلطنت خواهد داد و «جهان را به صالحان خواهد سپرد».

۵. نزاع کشیشان بر سرِ لاهوت و ناسوتِ عیسا مسیح

مسیح خودش از یک خانوادهٔ فقهانی یهودی بود، و مریدانی که پس از او آئین وی را تبلیغ کردند عموماً از قوم یهود بودند. پیروان مسیح نیز در کشورهای سوریه و فلسطین و میان‌رودان عموماً از سامیها و هم‌نژادان سریانی و آرامی آنها بودند. در خاک ارمنستان نیز مسیحیت به آن سبب پروبال گرفت که بخش عظیمی از جمعیت ارمنستان به‌ویژه در نواحی فرات شمالی را جماعات آشوری و سریانی تشکیل می‌دادند. علت اختلاف و ستیز دائمی خاندانهای قدرتمند در ارمنستان نیز همین وضع چندملیتی در آن کشور بود که رقابت قدرت شدیدی را باعث شده بود. عموم مسیحیان عراق و خوزستان از اقوام سامی و خوزی بودند. مسیحی‌شدگانی که نامهای ایرانی داشتند و خوزستانی بودند نیز از قوم خوزی بودند. رهبران مسیحیان عراق و خوزستان نامهایی چون ماروتا، برصوما، اسحاق، یهب الله، عبدا، الیعازار، یوحنا، فیطیون داشتند، که نشانگر آنست که عموماً سریانی تبار و آرامی تبار بودند. همزمان با فتنه‌های ارمنستان، نزاع فکری نوینی بنام «لاهورت» و «ناسوت» (ذات خدایی و ذات انسانی)^۱ در محافل مسیحی شرق و غرب امپراتوری روم عَلم شد که در مدت

۱- لاهوت و ناسوت دو عبارتِ عبری اس - - - - - «ناس» با پس‌آوند «نوت» ساخته شده





کوتاهی کلیساهای شرقی و غربی را دو شقه کرد و درگیری شدیدی میان طرفداران دو مذهب مسیحی برپا شد که تا جهاد پیروان دو مذهب با همدیگر بر سر تصرف کلیساها و کشتار یکدیگر به جلورفت و به بریدن کامل مسیحیان ایران از وابستگی به کلیساهای رومی و تغییر نگرش آنها نسبت به مسیحیت رومی انجامید.

هرکدام از اقوام خاورمیانه‌یی که مسیحی شده بودند شخصیت مسیح را بر مبنای بینش کهن فرهنگی و دینی خودشان ساخته بودند. برای رومیان و مردم اناتولی و همچنین ارمنیها که از میتراسنه به مسیحیت رسیده بودند همه خصوصیات میترا به مسیح انتقال یافته بود، و مسیح عین خدا و ذات خدا بود که به صورت انسان تجلی یافته بود، در همان روزی متولد شده بود که میترا تولد یافته بود (نخستین شب زمستان)؛ بت او در همان «مهرآو» (جایگاه مهر) نهاده شده بود که پیشترها بت میترا گذاشته شده بود؛ معبد او همان معبد میترا بود، و نماز به درگاه او همان سرودهایی بود که پیشترها به آهنگ ساز برای میترا خوانده می شد، ولی اکنون نام او جای نام میترا را گرفته بود. مسیح نزد اینها همه خصوصیات میترا را با خود داشت ولی او نه میترا پسر آسمان بلکه ایسوس (تلفظ یونانی ایشوع) پسر آسمان بود. برای جماعتی که از مانویت به مسیحیت درآورده شده بودند، مسیح همان عیسای آسمانی مانی بود که تجلی ذات خدا به شمار می رفت و مثل خود خدا در کائنات دخل و تصرف داشت. برای مصریان و بخشی از شامیان که از فرهنگ دیرینه مصری به مسیحیت درآمده بودند مسیح شکل دیگری از فرعونان کهن مصر بود، روح خدا در رحم یک دوشیزه (مریم عذراء) نهاده شده بود و به شکل یک انسان بر زمین آمده بود تا سلطنت کند؛ لذا ذات مسیح ترکیبی بود از خدا و انسان (روح خدا و تن انسان، لاهوت و ناسوت). برای یونانیها که از دیرباز زیر تأثیر فرهنگ دینی مصریان بودند (و این را در جای خود دیدیم) مسیح دارای خصوصیت مشابه مسیح مصریان

است. لاهوت یعنی مربوط به ایل (خدا)؛ و ناسوت یعنی مربوط به ناس (مردم/انسان). از همین ترکیب است عبارتهای «ملکوت» (مربوط به سلطنت)، «جبروت» (مربوط به زور)، «طوروت» که عربها تورات گفتند (مربوط به کوهستان)، «عُفروت» که عربها عفریت گفتند (مربوط به زیر زمین)، «زک‌اوت» که عربها زکوت/زکات گفتند (مربوط به پاکیزی)، «صل‌اوت» که عربها صلوات/صلات گفتند (مربوط به وصل/برقراری رابطه)، «صَبَّابوت» که صفت «بِهَوّه» خدای آتش فشانی اسرائیلیان باستان بوده (مربوط به فروریزندگی)، «برّه‌اوت» که اکنون «برهوت» گوئیم (مربوط به بر/بیابان)، و بسیاری واژگان دیگر از جمله تابوت که شاید تلفظ یونانی «عتابوت» باشد (مربوط به عتاب/تختی که خدا رویش می نشست و موسارا به حضور می پذیرفته). تابوت را اکنون «تابوه» گویند، یعنی مقدس تر.





بود؛ زیرا در فرهنگ یونانیها نیز خدا یک ذات انسان گونه بود، و این را در جای خود ضمن سخن از دین و خدایان یونانی و سخن از خدایی اسکندر و جانشینانش دیدیم. برای یهودان مسیحی شده در شام و برای بومیان میان رودان نیز مسیح شکل دیگری از پیامبر شاهان کهن اسرائیل و بابل و آشور بود، یعنی مردی که آفریده شده بود تا پیامبر شاه باشد؛ و هر چند که گزیده خدا بود ولی خدا نبود و ذات خدایی نیز در او نبود بلکه گزیده و معصوم بود و برای اداره امور جهان همواره از خدا رهنمود گرفته احکام و قوانین را از خدا دریافت می کرد.

چنین بود که در میان جماعات مسیحی شده خاور میانه غربی تا نیمه های سده پنجم مسیحی سه مسیح با سه ویژگی وارد باورهای دینی شد: یکی خدای کامل، یکی انسان خدا، و دیگری انسان گزیده آسمان و پیامبر خدا. و در محافل دینی مسیحیان بر سر ذات عیسا مباحثی پدیدار شد و اندک اندک اوج گرفت، و رساله ها و نامه ها و کتابهائی توسط کشیشان پیرو هر کدام از سه طرز فکر نوشته و منتشر شد، و محافل دینی و کشیشان بزرگ پیرو هر کدام از سه طرز فکر را رو در روی همدیگر قرار داد و به منازعه افکند، که داستان دراز و اندوهباری دارد. شدیدترین اختلافها میان کشیشان معتقد به خدایی کامل عیسا و کشیشان معتقد به نیمه خدایی عیسا بود (طرز فکر میتراپی و طرز فکر فرعون). معتقدان به انسان بودن و نبی بودن عیسا که عموماً در عراق و فلسطین بودند چنان در اقلیت بودند که به کلی از منازعات برکنار ماندند و معتقدان به دو طرز فکر دیگر را مشرک می نامیدند.

با اوج گیری منازعات لاهوتی / ناسوتی، بسیاری از کشیشان دو طرف یکدیگر را تکفیر کردند، و شماری از کشیشان از این یا آن طرف در شهرهای مسیحی نشین در فتنه ها به دار آویخته شدند. در هر شهری طرفداران هر کدام از دو مذهب که قوی تر بودند کشیشان معتقد به مذهب دیگر را بازداشت و شکنجه می کردند که توبه کند و به دین درست درآید، و چونکه مقاومت صورت می گرفتند طرف معمولاً در زیر شکنجه کشته می شد. گزارشهای نسبتاً مفصلی از کشته شدن کشیشان در مسیر تحمیل مذهب در تألیفات سده های پنجم و ششم آمده است.

یک جنبه از نزاع این «اصولیون مسیحی» بر سر آن بود که آیا مریم که عیسا در شکمش پرورده شده بوده خدا است یا مادر خدا یا یک بشر معمولی ولی با تقدس ویژه؟ و آیا بدن مادی عیسا بوده یا ذات عیسا خدا بوده و بدن مادیش بشر؟ اگر او خدای مجسم بود پس او با همان بدنش به آسمان صعود کرده و اکنون با همان جسم مادی در آسمان زندگی می کند؛ و چون هنگام ظهورش فرارسد به همان شکل و هیأتی نازل خواهد شد که در روز صعودش به آسمان داشته است. اما اگر بدن مادیش بشر بوده، این بدن وقتی بر دار زده شده مثل هر بشر





دیگری مرده است، و آنکه در آسمان است ذات عیسا است نه بدن خاکی او. آنها که عیسا را چون میتر خدای مجسم می دانستند می گفتند که عیسا با بدن خاکیش به آسمان رفته و اکنون در آسمان خدایی می کند و به وقت خود به زمین بر خواهد گشت. آنها که چون مصریان و یونانیان باستان عیسا را نیمه خدا می دانستند می گفتند که ذات او به آسمان رفته نه بدن خاکیش، و آنکه خدا است ذات عیسا است نه جسم او.

به عبارت دیگر، نزاع کشیشان پیرو دو مذهب بر سر این بود که عده‌ئی می گفتند شخص عیسا با جسم و روحش خدا بوده و آن عیسا که اکنون در آسمان است و خدایی می کند همان تن خاکی عیسا است؛ و عده دیگر می گفتند که تن خاکی عیسا خدا نبوده ولی روحش خدا بوده، و اینک روحش در آسمان است و خدایی می کند.

این مسئله اساساً به آن علت مطرح شده بود که گروهی از کشیشان معتقد بودند اینک که مسیحیت جهانگیر شده و هنگام ظهور مسیح فرارسیده است و او به زودی ظهور خواهد کرد، آیا همان بدن عیسا که پیشتر در میان مردم بوده ظهور خواهد کرد یا روح خدا به بدن دیگری وارد شده و دوباره مثل بار نخست متولد خواهد شد تا بر جهان سلطنت کند. در اینجا بود که کشیشان یک طرف می گفتند که شخص عیسا زنده و غائب است و در آسمان است و به زودی بر خواهد گشت. و کشیشان طرف دیگر می گفتند که تن عیسا زنده نیست و روحش زنده و غائب است و در آسمانها است و به زودی مثل بار قبلی متولد خواهد شد؛ و بر سر این موضوع همدیگر را تکفیر کرده می کشند.

به بیان فلسفی، عده‌ئی از اصولیون مسیحی معتقد به وحدت لاهوت و ناسوت در شخص عیسا مسیح بودند، و عده‌ئی دیگر معتقد بودند که ناسوت مسیح (تن خاکی مسیح) سوای ذات لاهوتی او است. دسته اول می گفتند که مسیح خدای مجسم است که برای مدتی بر زمین آمده سپس به آسمان برگشته است؛ از این رو مریم را باید مادر خدا نامید و در مریم نیز خدایی جستجو کرد. نتیجه این نظریه سه خدایی بودن جهان (نظریه اقانیم ثلاثه) بود که یکی در آسمانها می زیست و «ایل» نام داشت؛ دیگری عیسا مسیح بود که غائب بود و معلوم نبود در کجای آسمان یا زمین است؛ و سومی مادرش مریم بود، که در عین حالی که همه می دانستند که مرده است عقیده بر آن بود که در میان مردم می زید و هرگاه لازم باشد برای مدد کردن به مسیحیان حاضر می شود.

دسته دوم می گفتند که تن خاکی عیسا یک موجود بشری است که توسط عمل خدا در رحم مریم پدید آمده (خدا با مریم در آمیخته، مثل در آمیختن خدا با مادر فرعون و مادر





اسکندر)، و روح خدایی که در تنش دمیده شده او را خدایی بخشیده است؛ پس باید او را پسر خدا نامید ولی مادرش مریم مادر عیسا است نه مادر خدا. بنابر این عقیده خدای حقیقی ایل بود، و عیسا تجلی ذات او بر زمین، و مادرش مریم یک ذات مقدس بود اما نمی شد که او را خدا لقب داد. این باور برخاسته از مصر باستان را یک کشیش مصری الأصل مقیم کنستانتینیه (قسطنطنیه) به نام نسطوریوس (متوفی ۴۳۱) بیان کرده و شرح داده بود. نسطوریوس به اتهام اینکه به خدایی جسم مسیح عقیده نداشت به حکم کلیسای شهر افسوس تکفیر شد، و به ایران گریخته به دولت ایران پناهنده شد و اجازه یافت که در خوزستان (در گوندشاپور) نشیمن بگیرد. از آن پس پیروان نسطور در سرزمینهای امپراتوری روم توسط کشیشان مخالف مذهب او مورد سرکوب واقع شدند و پیوسته به ایران می گریختند. آزادی فعالیت‌های دینی در ایران به این مهاجران امکان داد که در شهرهای حرّان و نصیبین و گوندشاپور مستقر شوند و به تبلیغ پردازند. البته در دوران سرکوب مسیحیان که ناشی از جهاد کشیشان ارمنستان برضد ایران بود این بیچاره‌ها هم از آزار و فشار مصون نماندند، زیرا اینها نیز در ارباب و فشار مردم برای تغییر دادن دینشان دست کمی از بقیه کشیشان نداشتند. سرانجام، در محافل مسیحی شمال میان‌رودان، طرفداران تجزیه لاهوت و ناسوت بر رقیبان پیروز آمدند و رقیبان مذهبی شان را قلع و قمع کردند و راه خود را از راه کلیسای غربی جدا کردند. این امر سبب شد که مسیحیان میان‌رودان (پیروان مذهب نسطوری) به طور کلی با کلیسای رسمی امپراتوری قطع رابطه کنند و کلیسای نصیبین - در ایران - را مرکز دینی خویش قرار دهند. این عمل با تصفیة بسیار خشونت آمیز کشیشان مخالف مذهب نسطوری همراه بود، چنانکه «بابوای» رئیس کلیسای نصیبین که طرفدار وحدت لاهوت و ناسوت بود، به حکم برصوما (جانشین نسطوریوس) دستگیر و زندانی شد (حوالی ۴۵۱) و پس از آنکه حکم کفرش را برصوما صادر کرد او را از سرانگشتانش آویختند، و زیر شکنجه شدید قرار دادند تا توبه کند، و چونکه توبه نکرد او را در زیر شکنجه کشتند.^۱

نزاع طرفداران دو مذهب تا زمان درگذشت یزدگرد دوم در اوج خود بود. دولت ایران نیز

۱ - لذت می برده‌اند مدعیان تولیت دین در هر زمان و مکانی از کشتن انسانها در زیر شکنجه. تا می توانسته‌اند با غیرهم‌دینانشان جهاد می کرده‌اند، و وقتی امکان جهاد برایشان نبوده خودشان در میان خودشان تقسیم می شده و با خودشان جهاد می کرده‌اند. در میان مسلمین نیز همین رخداد تکرار شد که داستان دراز است. عربهای مسلمان پیرو مذاهب متعارض از یکدیگر کشتارها کردند، و داستانها دارد کشتارهای ش... معتزله و باطنیه در عراق و ایران.





از نسطوریها به سبب ضدیتشان با دین رسمی دولت روم حمایت و رهبرانیشان را تقویت می کرد. رهبران نسطوریها نیز به سبب نوازشهایی که از دولت ایران می دیدند بسیاری از سنتهای دینی شان که با طبع بشر ناسازگار بود را رها کردند، پذیرفتند که غذای لذیذ بخورند و ازدواج و توالد و تناسل کنند، ژنده پوشی نکنند، شادی را تحریم نکنند، در جشنها شرکت ورزند، و نعمتهای خدادادی را با زهد خشک و زیان بار کفران نکنند.

نزاع مذهبی مسیحیان و افشاگریهای کشیشانشان برضد یکدیگر و جهاد خونینی که برای تصفیۀ یکدیگر به راه افکندند، از سوئی سبب شد که از آن پس کسی در ایران زیر تأثیر تبلیغات مسیحیان قرار نگیرد و به اندیشه تغییر دادن دین خودش نیفتد؛ و از سوی دیگر رابطه مسیحیان ایران با دولت روم برای همیشه قطع شد، و مسیحیت از حالت دین سیاسی بیرون آمد. همین امر سبب شد که دولت ایران در سیاست خود نسبت به رعایای مسیحی کشور تجدید نظر کند و به دوران سرکوب دینی مسیحیان خاتمه داده اجازه دهد که مسیحیان دوباره در ادارات دولتی به کار گمارده شوند. اما رخدادهای ارمنستان و پیامدهای آن همه محافل دینی کشور را نسبت به مسیحیان بدبین کرده بود، و هر مسیحی به صرف مسیحی بودن به نظر آنها عامل بیگانگان و دشمنان شمرده می شد؛ و این کاری بود که تعصب خشک کشیشان و خشونت های بی حد آنها در معامله با میتریسنان و مزدایسنان و آئین مزدایسنه برسر مسیحیان ایران آورده باعث تردید ایرانیان نسبت به وفاداری مسیحیان به دولت ایران شده بود.

گفتم که مسیحیان معتقد به انسان کامل و نبی بودن عیسا چونکه در اقلیت شدید بودند از منازعات «لاهوتی/ ناسوتی» برکنار ماندند. اینها که حتماً پیروان تعالیم مسیح اصلی بودند در سده ششم مسیحی رهبرشان یک کشیش اسرائیلی تبار به نام یعقوب برادعی بود. برادعی در نیمه این سده کلیسای خودش را در سرزمین اسرائیل بنیاد نهاد و برخی از یهودیان را نیز به دین مسیح درآورد. از این پس این بخش از مسیحیان خاورمیانه مذهبشان به یعقوب برادعی منسوب شده «یعقوبی» نامیده شدند. از آنجا که دین اینها با دین رسمی کلیساهای مورد حمایت دولت روم همسانی نداشت سرکوب گسترده پیروان مذهب یعقوبی توسط کشیشان کلیساهای رسمی دولت روم با استفاده از دستگاه سرکوب دولتی به راه افتاد، و بسیاری از رهبرانیشان از بیم جانشان و به خاطر حفظ دینشان به عراق، و برخی نیز به درون عربستان (به حجاز) گریختند. همینها بودند که دین مسیح را در میان برخی از قبایل حجاز ترویج کردند.

در زمان یزدگرد دوم کشیشان مورد حمایت دولت روم برای تبلیغ مسیحیت در میان قبایل شمالی و شرقی عربستان که در درون مرزهای ایران بود نیز فعالیت می کردند، زیرا رومیان





چشم طمع به این مناطق داشتند و امیدوار بودند با گسترش مسیحیت در این مناطق زمینه‌های پیوستن این سرزمینها به امپراتوری روم فراهم گردد. در آن زمان حاکمیت منطقه شرقی عربستان در غرب دریای پارس (اکنون استان منطقه شرقی) در دست رئیس قبایل عبدالقیس بود که لقب «اسپبد» گرفته بود. این اسپبد دین مسیح را پذیرفت و نسبت به دولت روم علاقه نشان داد. دربار ایران تصمیم به بازداشت او گرفت، و او به شام گریخت. فرمانده رومی لشکرهای عرب در شام از او به گرمی استقبال کرد و سپهبدی عربها را به او سپرد. از آنجا که بیم آن می‌رفت که در میان قبایل عبدالقیس فتنه‌های ضد ایرانی برپا شود دربار ایران برای استرداد اسپبد با دربار روم وارد مذاکره شد، ولی از نتیجه این مذاکرات خبری به دست داده نشده است.

در همین زمان کشیشان فرستاده دولت روم در میان قبایل لخمی که امارت حیره در جنوب فرات و شرق عربستان را داشتند نیز تبلیغ می‌کردند، و بخشی از لخمی‌ها نیز به مسیحیت گرویدند. پس از آنکه نزاعهای مسیحیان پیش آمد نفوذ کشیشان رومی از مناطق عرب‌نشین ایران نیز برچیده شد و یعقوبیان امکان یافتند که در میان اینها به تبلیغ بپردازند. از آن پس مسیحیت در میان عبدالقیس و لخمی‌ها با آهنگی کند رو به گسترش نهاد، چنانکه تا اواخر سده ششم مسیحی همه عبدالقیس و همه لخمی‌ها مسیحی شده بودند و از مذهب یعقوبی پیروی می‌کردند. مردی به نام «بحیرا راهب» که نامش در سیره پیامبر اسلام آمده و گفته شده که پیامبر در جوانیش با او ارتباط یافت و او نشانه‌های نبوت را در محمد دید کشیشی از همین قبایل عبدالقیس بود که در شمال غرب عربستان در درون مرزهای امپراتوری روم بر سر راه کاروان‌رو حجاز و شام یک مرکز تبلیغی دائر کرده بود و کاروانیان حجازی را مهمان می‌کرد و برایشان داستانهای انبیای اسرائیلی می‌گفت و برای مسیحیت تبلیغ می‌کرد. شاید او نواده همان اسپبد بوده است.

قبایل شمال عربستان (بیابانهای شام) در درون مرزهای امپراتوری روم نیز اندک اندک به مسیحیت گرویدند، چنانکه تا نیمه‌های سده ششم مسیحی قبایل تغلب و کلب و جذام و بلقین و بلی و عامله و تنوخ و بهراء و غسان و نمر و ایاد و طایفه‌ئی از بنی تمیم به مسیحیت گرویده بودند. اینها نیز عمده از مذهب یعقوبی پیروی می‌کردند.

در کتاب دوم خواهیم دید که تبلیغ گران اینها چه گونه تا پایان سده ششم مسیحی زمینه‌های همه گیر شدن عقیده توحیدی را در عربستان فراهم آوردند، و چه گونه به تأثیر از داستانهای تبلیغی اینها همزمان با بعثت نبی اکرم اسلام چند مدعی نبوت در میان قبایل شرق





و غرب و شمال و جنوب عربستان ظهور کردند.

مسیحیان عراق و خوزستان و همچنین عربهای مسیحی شده در درون مرزهای ایران و روم در اواخر دوران ساسانی - علاوه بر نسطوریها - عمدهٔ پیرو مذهب یعقوبی بودند. آن مسیح و مسیحیتی که در قرآن شناسانده شده است همین مسیح و مسیحیت است. نزاعی که در قرآن با باورهای شرک آمیز مسیحیان بیان شده است نیز بازتاب دهندهٔ تعارض مذهب یعقوبی ها با همان مسیحیت شرک آمیز است.

چون اسلام ظهور کرد و سپس راه جهاد برای نشر دین گرفت، به خاطر همسانی توحید و نبوت اسلام با مذهب مسیحیان یعقوبی، پیروان این مذهب در سراسر خاورمیانهٔ غربی در مدت بسیار کوتاهی در اسلام حل شدند و مذهبشان از جهان برافتاد، و مسیحیت رومی با یک مسیح سه چهره (پدر خدا، پسر خدا، روح مقدس) تا امروز - با تحولاتی که در طول زمان پذیرفته - بر جا مانده است.

ضمن سخن از مانی دیدیم که عیسای آسمانی مانی نه عیسا پسر مریم یهودی اهل ناصره بلکه یک ذات نورانی و روح خالص بود. این عیسا در آغاز آفرینش جهان به عنوان یکی از ایزدان توسط اورمزد منصوب شده بود تا دست آدم را بگیرد و او را راهنمایی کند که فریب ابلیس را نخورد. مانویانی که بعدها مسیحی شدند این عیسا را با خودشان وارد مسیحیت کردند. مسیحی شدگانی که از میترائیسم به مسیحیت رسیده بودند نیز اوصاف میترا را به عیسا دادند که به نوبهٔ خود خدای نورانی و آسمانی بود. لذا عیسای مسیحیت رومی از سدهٔ پنجم به بعد خدائی بود با صفتهای میترا و صفتهائی که مانی به عیسای آسمانی داده بود. از جمله ویژگیهای میترا که به عیسا داده شد زادروز میترا بود که به زادروز عیسا تبدیل شد. از جمله آئینهای دیگر مربوط به میترا ییان که به عیسا داده شد روز عروج فروهرها بود که به روز عروج عیسا تبدیل شد و روز تطهیر نام گرفت، و اکنون «عید پاک» است. چندروز تفاوتی که میان عروج عیسا و عروج فروهرها وجود دارد ناشی از اختلاط در تقویم رومی است. این تفاوت ناشی از اختلاط در تقویم رومی در چندروز تفاوت زادروز میترا و عیسا نیز دیده می شود.

سنت اوگوستین - نامدارترین حکیم الهی و مُتکَلِّم زبردست تاریخ مسیحیت^۱ - پس از

۱ - متکلم به کسی گویند که شناخت وسیعی نسبت به دین و مذهب خودش و ادیان و مذاهب رقیب دارد و دارای قدرت بیان و اقناع بسیار در مجادلات لفظی و قلمی برای مجاب و محکوم کردن رقیبان فکری خویش و اثبات عقیدهٔ خویش است. . شیوهئی که اینها به کار می برند «علم کلام» نامیده می شود که معنایش «فن سخن» است.





آنکه از یک متفکر فعال مانوی به یک متفکر فعال مسیحی تبدیل شد، با توشه‌های پرباری که از نوشته‌های مانوی گرفته بود، بسیاری از ویژگی‌های مانوی را برای عیسا مصادره کرد، و در پروردن باورهای مسیحیت رومی و شخصیت عیسا نیز با استفاده از اوصافی که مانوی برای «عیسای آسمانی» بیان کرده بود نقش بسیار اثرگذاری داشت.

همچنین دنیاداری و شادزیستیِ میتریسنان و دنیاستیزی و رنج‌گراییِ مانویان در مسیحیتِ سده‌های پنجم به بعد درهم آمیخته شد و ترکیب تعارض آمیزِ شگفتی پدید آورد که تا امروز برجا است. مسیحیت کنونی چیزی جز آمیزهٔ شگفت‌انگیز دو دین میتریسنه و مانویت نیست، و هیچ اثری از تعالیم و آئین‌هایی که شاید مسیح یهودی پیامبر آورده بوده در آن نمانده است. همین موضوع است که برخی از پژوهشگران را دربارهٔ تاریخی و حقیقی بودن شخصیت عیسا مسیح به شک و تردید افکنده است، در حالی که داستان‌های انجیلها حکایت از تاریخی و حقیقی بودن شخصیت او دارد هرچند که زمانش را نمی‌توان مشخص کرد.

